

زندگینامه

حضرت علی (ع)

ولادت علی (ع):

رسول گرامی اسلام در سال عام الفیل در مکه معظمه دیده به جهان گشود، فاطمه دختر اسد در حالی که از ولادت پیغمبر خدا و از شنیدن آن همه معجزات و کرامات در هنگام تولدش به شدت خوشحال بود با سرعت تمام خود را به شوهرش حضرت ابوطالب (ع) رسانده و مولود جدید را به وی تبریک گفت. ابوطالب چون سخن همسرش را شنید ضمن خوشحالی و تشکر به او گفت: ((اصبری سبتاً اشرک بمثله الا النبوه))

تتعجبین من هذا انک تحبلین و تلدین بوصیه و وزیره))

ترجمه: ای فاطمه! سی سال دیگر صبر کن ، تو نیز نظیر او را به دنیا می آوری، و من این وعده را به تو مژده می دهم. و در حدیث دیگر آمده: آیا تو از این واقعه بزرگ تعجب می کنی؟ بدان که تونیز به وزیر و وصی و جانشین وی حامله می گردی (و فرزند عزیزم علی را به دنیا می آوری)

سی سال از این واقعه شگرف تاریخی گذشت، همان طور که حضرت ابوطالب خبر داده بود فرزند کعبه و وصی و وزیر مصطفی (ص) رحمت عالمیان پناه بی پناهان مولای متقیان حضرت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام در روز جمعه ، سیزدهم رجب المرجب ، بیست و سه سال قبل از هجرت نبوی

آن هم در شریف ترین مکان عالم هستی مکه در درون کعبه دیده به جهان
گشود.

و گیتی را به نور ولایتش منور ساخت.

فاطمه بنت اسد چون از کعبه با فرزند عزیزش خارج گشت نخست پدرش
حضرت ابوطالب از آنان استقبال نموده و میوه دلش را در آغوش گرفت، مولود
کعبه در همان لحظات آغاز زندگی اش خطاب به پدر ارجمندهش گفت :
السلام علیک یا ابتاه و رحمه الله و برکاته و ابوطالب نیز جواب سلام علی را
داده و او را مورد نوازش قرار داد و سپس پیامبر(ص) وارد خانه ابوطالب شد و
علی را در آغوش کشید و چون چشمان علی به چهره مبارک رسول خدا افتاد
به حرکت آمده و با تبسم و چهره ای خندان گفت:السلام علیک یا رسول الله
و رحمه الله و برکاته و آنگاه به دستور رسول اکرم (ص) شروع به خواندن
کتابهای آسمانی و از صحف آدم و نوح و ابراهیم آغاز نمود و آیاتی را از زبور و
تورات و انجیل قرائت کرد و در پایان از اول سوره مومنون تا آیه دهم را با
آهنگ زیبا تلاوت فرمود و بدین طریق عظمت خود را به جهان انسانیت نشان
داد.

بخشهای زندگانی علی (ع)

با توجه به اینکه امیر مومنان ده سال پیش از بعثت پیامبر(ص) دیده به جهان گشود و در حوادث تاریخ اسلام همواره در کنار پیامبر اسلام (ص) قرار داشت و پس از درگذشت آن حضرت نیز سی سال زندگی نمود؛ می توان مجموع عمر ۶۳ ساله او را به پنج بخش زیر تقسیم نمود:

۱- از ولادت تا بعثت پیامبر اسلام

۲- از بعثت تا هجرت پیامبر به مدینه

۳- از هجرت تا درگذشت پیامبر اسلام

۴- از رحلت پیامبر اسلام تا آغاز خلافت آن حضرت

۵- دوران خلافت آن بزرگوار

نخستین کسی که اسلام آورد

نخستین افتخار امام علی (ع) پیشگام بودن وی در پذیرفتن اسلام و یا به عبارت صحیح تر، ابراز و اظهار اسلام دیرینه خویش است زیرا علی (ع) از کوچکی یکتاپرست بود و هرگز الوده به بت پرستی نبود تا اسلام او به معنای دست کشیدن از بت پرستی باشد. پیشگام بودن در پذیرفتن اسلام ارزشی است که قرآن روی آن تکیه دارد، تا آنجا که در سوره واقعه آیات ۱۰ و ۱۱ می فرماید: ((و پیشگامان، پیشگام، آنان مقربانند))

دلایل پیشگامی علی(ع) در اسلام

شواهد پیشگامی علی (ع) در متون اسلامی فراوان است که به عنوان نمونه

تعدادی از آنها را بیان می کنیم:

الف: پیش از همه، خود پیامبر اسلام(ص) به پیشقدم بودن علی (ع) تصریح

کرده و در میان جمعی از خود فرمود: نخستین کسی که در روز رستاخیز با

من در کنار حوض کوثر ملاقات می کند پیشقدمترین شما در اسلام

علی ابن ابی طالب است.

ب: دانشمندان و محدثان نقل می کنند: حضرت محمد(ص) روز دوشنبه به

نبوت مبعوث شد و علی (ع) فردای آن روز با او نماز خواند.

ج: امام در خطبه قاصعه می فرماید: آنروز اسلام جز به خانه پیامبر(ص) و

خدیجه راه نیافته بود و من سومین نفر آنها بودم. نور وحی و رسالت را

می دیدم، و بوی نبوت را می شنیدم.

جریان غدیر خم:

در سال دهم هجرت پیامبر بزرگ اسلامی به اصحاب و یاران و فامیل هایش

دستور دادند که آن سال آماده زیارت خانه خدا گردند در نتیجه جمع

کثیری از مسلمانان مدینه و شهرها و روستاهای اطراف که تعدادشان را بین

نود هزار، و بیش از یکصدوبیست و چهار هزار نفر نوشته اند دور هم گرد آمده و در کنار رسول خدا عازم مکه معظمه برای انجام مناسک حج گردیدند.

چون مناسک حج به پایان رسید و زائران خانه خدا تصمیم گرفتند به خانه هایشان برگردند در آن هنگام که به محل غدیر خم رسیدند در سرزمینی به نام جعفه که راههای مدینه و کشورهای مصر و عراق از آن منشعب می گردیدو روز پنج شنبه هیجدهم ذی الحجه دهم هجرت بود، ناگاه پیک وحی جناب جبرئیل سر رسید و این آیه را از جانب خداوند خواند.(ترجمه فارسی)

((ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای! و خداوند تو را از خطرات دشمنان مصون می دارد و خدا کافران و جمعیت لجوج را هدایت نمی کند.))
در آیه فوق نکات بسیار حساسی است:

اولاً به پیامبر خدا در ابلاغ آن هشدار می دهد.

ثانیاً اهمیت موضوع و هدف ابلاغ بسیار مهم است که نرساندن آن کوتاهی در رسالت خدا به شمار می آید.

ثالثاً آیه موضوعی را در بر می دارد که پیامبر خدا از ابلاغ آن وحشت می کند و ممکن است افراد لجوج و توطئه گر دست به خیانت بزنند.

رابعاً در این آیه افراد لجوج و عنودی که حکم آیه را نپذیرفتند کافر خوانده شده اند!!

پس موضوع ولادت علی (ع) باید در استانه رحلت پیامبر برای بار چندم آنهم در اجتماع با شکوه حج اعلان گردد و مسلمانان جدید و اشخاصی که هنوز ابلاغهای قبلی رسول خدا را نشنیده اند و بدانند، علی(ع) جانشین پیامبر است و ولایت دنباله رسالت است.

چون آیه دستور ابلاغ ولایت علی(ع) به پیامبر رسید جمعیت انبوه در مکانی بنام غدیر خم جمع شدند و حضرت در برابر آفتاب سوزان عربستان خطبه طولانی را قرائت فرموده و سپس دستور الهی را در مورد ولایت و جانشینی امیر المومنین علی (ع) به آنان ابلاغ کرد و آنگاه حضرت علی را به حاضرین معرفی فرمودند و بیان داشتند:

من از میان شما می روم ، و در میان شما دو امانت گرانبها می گذارم هر یکی از دیگری مهمتر است و آنها قرآن و عترت اهل بیت من می باشند، هان ای مردم! من رهبر شما هستم و علی ابن ابی طالب (ع) بعد از من رهبر شماست هر کس ولایت او را بپذیرد ولایت مرا پذیرفته و کسی که ولایت او را نپذیرد در واقع مرا نپذیرفته است و در پایان مراسم حاضرین به خیمه مولای متقیان

دسته دسته مراجعه نموده و دست وی را فشرده و ولایتش را تبریک می گفتند.

با نزول آیه دویست و چهارده سوره شعراء رسول خدا برای تبلیغ و ارشاد خویشاوندانش مامور گردید و بدین منظور میهمانی ساده ای تشکیل داد و تمام بستگانش را دعوت کرد و بیش از چهل نفر از افراد مزبور در آن مجلس شرکت کردند و در پایان پیامبر فرمودند:

کیست از شما که در این امر مهم (رسالت خویش) مرا یاری کند و او برادر و وصی و جانشین من در برابر شما باشد؟ و پیامبر سه بار سخن خود را تکرار کرد و هر سه بار جز علی از کسی جوابی نشنید آنگاه دست علی (ع) را گرفته و خطاب به آنان فرمود:

این برادر و وصی و خلیفه و جانشین من در میان شماست حرف او را بشنوید و او امرش را پیروی کنید.

پیام غدیر:

پس از فرمان حق ، رسول خدا (ص) دستور توقف داد . آنها که رفته بودند برگشتند و آنانکه عقب مانده بودند رسیدند . برای مردم این سؤال بود که چرا پیامبر اینجا که آبادی نیست توقف کرد؟ مگر چه شده است؟ همه به دنبال سایه می گشتند. مردم پس از لحظاتی خار و خاشاک را از زمین پاک و

جاروب کردند و آماده نماز شدند هنگام ظهر بود صدای ملکوتی اذان در بیابان پیچید و پیامبر (ص) مشغول نماز شد و مردم به ایشان اقتدا کردند. پس از اتمام نماز رسول خدا بر بالای منبری که از جهاز شتران درست شده بود قرار گرفت پیامبر (ص) فرمودند:

آیا گواهی نمی دهید که جزء ((الله)) معبودی نیست و محمد بنده و رسول خداست و بهشت و دوزخ و مرگ حق است و قیامت بی شک فرا می رسد و خداوند مردگان را برمی انگیزاند؟

مردم جواب دادند : آری گواهی میدهیم .

رسول خدا (ص) فرمود من در میان شما دو چیز گرانبها یادگار می گذارم، با آن دو چگونه رفتار می کنید ؟ شخص ناشناسی پرسید آن دو چیست ؟ آن حضرت فرمود قرآن که یک رشته اش دست خدا و رشته دیگرش به دست شماست و عترت و اهل بیتم که اگر به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نمی شوید.

پیامبر در این هنگام ، حضرت علی را از میان جمعیت صدا کرد و او را بالای منبر برد و دست حضرتش را گرفت همان دستی که ارزش یک ضربه شمشیرش از عبادت جن و انس بالاتر بود و او را به مردم معرفی کرد. همه مردم حضرت علی را بالای منبر و در کنار پیامبر دیدند ، دستش در دست

مبارک رسول خدا (ص) بود و او را شناختند و دریافتند که هدف از توقف در

این بیابان موضوعی است که مربوط به علی (ع) است همه با گوش و جان

آماده بودند که پیامبر (ص) را درباره علی (ع) بشنوند، پیامبر فرمود:

غدیر ، هنگامه ای بود که جبهه حق ، مستحکم و پشت حق پرستان استوار

شد با ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام موضع شیاطین به قدری

تضعیف شد که آنان پیش شیطان بزرگ رفته، خاک بر سر خود ریختند

ابلیس بزرگ گفت : چرا چنین می کنید؟گفتند :امروز این مرد پیمانی از

مردم گرفت که تا روز قیامت گسسته نمی شود.

اعمال روز غدیر :

اعمال این عید بزرگ چنین است :

۱-روزه , که كفاره شصت سال گناه است

۲-غسل کردن

۳-خواندن زیارت حضرت امیر مومنان علی علیه السلام

۴-خواندن دو رکعت نماز , که کیفیت آن در کتاب مفاتیح الجنان آمده است.

۵-خواندن دو رکعت نماز,پیش از زوال که دستور آن در مفاتیح الجنان می باشد.

۶-خواندن دعای ندبه

۷- خواندن دعایی که سید بن طاووس از شیخ مفید نقل کرده

۸- چون مومنی را ملاقات کند، این تهنیت را بگوید:

((الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیرالمومنین والائمه

المعصومین علیهم السلام)) شکر خدا را که ما را از متمسکان به ولایت

امیرالمومنان و پیشوایان معصوم(ع) قرار داد.

و نیز بخوانید: ((الحمد لله الذی اکرمنا بهذا الیوم و جعلنا من الموقنین بعهدہ

الینا و میثاق الذی واثقنا به من ولایه و لاه امره و القوام و لم یجعلنا من

المجاهدین و المكذبین بیوم الدین؛))

سپاس خدای را که ما را بدین روز، گرمی داشت و از وفا کنندگان به عهدی

که ما سپرده و به پیمانی که برای ولایت والیان امرش و قائمان به عدلش از

ما گرفته، قرارداد، و از منکران و تکذیب کنندگان به روز قیامت قرار نداد.

۹- صد مرتبه بگوئید: ((الحمد لله الذی جعل کمال دینه و تمام نعمه بولایه

امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام))

سپاس خدای را که کمال دینش و تمامیت خود را به ولایت امیر مومنان

علی ابن ابیطالب (ع) قرار داد.

۱۰- شکر خدا را به جهت نعمت بزرگ ولایت علی (ع) به جا آورد.

۱۱- جامه های زیبا بپوشند، خود را آراسته کنند و عطر بزنند. گفتنی است که

زنان باید فقط برای محارم خود زینت کنند و عطر بزنند.

۱۲- شادی کنند و پیروان حضرت علی (ع) را شاد کنند، تقصیرها و خطاهای دیگران را ببخشند، مشکلات مردم را بر طرف کنند.

۱۳- صلہ رحم به جای آورند، به امور خانواده رسیدگی کنند، مومنان را میهمانی کنند، افطاری بدهند، و به دیدن یکدیگر بروند.

۱۴- به روی مومنان لبخند بزنند، هدیه بدهند، زیاد صلوات بفرستند، بر پیامبر و آل او زیاد عبادت کنند.

۱۵- با مومنان مصاحفه کنند، بدین صورت که: دست راست خود را در دست راست برادر مومن خود قرار دهند.

چگونه مولا علی (ع) را بشناسیم:

با اینکه کتابها در اوصاف علی علیه السلام نوشته شده هنوز عقول از معرفت آن حضرت عاجز مانده زیرا گذشته از ربانیت او اوصاف کمالیه و اخلاق حمیده و افعال مرضیه آن حضرت از علم و بیان و حلم و حکمت و صبر و صدق و صفا و وفا و استقامت نامتناهی است و به اقرار خاصه و عامه اکمل هر یک از صفات کمال بلکه مصادیق واقعی آنها و بالاتر صفات الهیه در وجود مبارک آن حضرت ظهور کرده که از هیچ بشری ظاهر نشده این همان اسرار الهی است که خود فرموده:

نحن اسرار الله الودعه فی هیا کل البشریه ترلونا عن الربوبیه و دافعوا عنا
خطوط البشریه فانا عنها مبعدون و عما يجوز علیکم فقرهون ثم قولو فینا ما
استطعتم.

ما اسرار سپرده خدائیم در شکل‌های بشریت ما را از پروردگار فرود آورید و از
بهره های بشریت دور کنید که ما از آنها دور شده ایم و از آنچه بر شما
رواست.

فضائل آن حضرت از زبان رسول خدا :

از قاسم بن سعد که زمانی حضرت زهرا سلام الله علیها پیدر بزرگوارشان از
ضعف حال (بدون خانه از کثرت زهد علی علیه السلام) اظهار کردند حضرت
رسول الله (ص) فرمودند آیا نمی دانی منزلت علی علیه السلام نزد من چقدر
رفیع است امر مرا متکفل شد(در یوم الانذار که غذا تهیه کرد کمر همت برایم
بست) و حال آنکه دوازده ساله بود و در مقابل من شمشیر می زد و حال آنکه
جوانی شانزده ساله بوده و کشنده شجاعان بود در وقتی که نوزده ساله بود و
هم و غم را از دل من می زدود و حال آنکه بیست سال داشت و درب خیبر را
بلند کرد در حالیکه بیست و دو ساله بود در صورتیکه پنجاه نفر قادر نبودند
بلند کنند آنگاه صورت حضرت فاطمه (س) درخشان شد و آثار سرور در او

ظاهر گردید و بخانه بازگشت و جریان را برای علی علیه السلام نقل کرد:

آنحضرت فرمود مقام فضل خدای را بر من برای شما نشمرده اند.

فضیلت هایی از خود حضرت :

در خصال صدوق رحمه الله علیه از قطان و سنان و وراق نقل کرده سند را از

مکحون نقل کرده اند که علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود ضابطین و

حافظین (احادیث) از اصحاب رسول خدا (ص) اطلاع دادند که برای من

فضائلی و مناقبی است که دیگران ندارند و هفتاد فضیلت مخصوص به خود

دارم درخواست کردند که آنها را حضرت بشمارد حضرت بشمارد حضرت

یکایک شمردند:

۱- من یک چشم به هم زدنی شرک نورزیدم (این نشان) اول و اوصیا است که

بر فطرت توحید متولد می شوند و حتی دوران طفولیت هم به گناه آلوده

نمی شوند چنانکه در قصه های یحیی بن زکریا در سرمایه سعادت و نجات

ص ۲۵۴ نوشته است. ولات و غری و بتهای دیگر را نپرستیدم اینهم فضیلت

دیگر است که به تعبیر آن حضرت بت پرست بودند و بت پرست لیاقت خلیفه

الهی را ندارد و بت پرستها را در کیفر کردار ج ۴ ص ۸ می یابد.

۲-هیچگاه شراب نخوردم و شراب خوردن از گناهان کبیره است و زمان

جاهلیت رسم آنها بوده چنانکه در کیفر کردار ج ۲ ص ۲۶ شراب خوردن خلفا

را با کیفر شراب خواران تشریح کرده مراجعه شود.

۳-من دوران کودکی را در دامن و آغوش رسول خدا (ص) گذرانیده ام. با آن

حضرت می نوشیدم و می خوردم و هم صحبت بودم(چنانچه در فضیلت

مشروح گردید).

۴-پیامبر اکرم (ص) درباره من فرمود تو از من به منزلت هارون هستی از

موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست (در فضیلت مشروح گردید).

۵-من اولین پیشگام در اسلام و ایمان هستم (در فضیلت مشروح گردید).

۶-من آخرین فردی هستم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا شوم

آری روح مبارک رسولخدا از روی دست علی علیه السلام به حکومت اعلا بالا

رفت چنانچه در فضیلت وحی خواهید خواند.

۷-من تنها کسی هستم که در جایگاه پیامبر ایثار گرانی در ليله المبيت

خوابیدم.

۸-رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن هزار باب از علم تعلیم داد که از هر

بابی هزار باب علم برایم کشوده شد.

۹-رسول خدا صلی الله علیه و اله به این بشارت داد که در قیامت بر بلندترین
منبر اوصیاء قرار خواهم داشت.

۱۰-رسول خدا بمن فرمود در قیامت هیچ چیزی بمن عطا نمی شود مگر
اینکه مثل آن بتو داده شده باشد.

۱۱-رسول خدا (ص) به من فرمود تو برادر من هستی در حالی که دست در
دست تو دارم وارد بهشت می شوم.

۱۲-رسول خدا(ص) درباره من فرمود مثل تو مثل کشتی نوح است هر کس
در آن درآمد نجات یافت و هر کس تخلف کرد هلاک شد.

۱۳-رسول خدا به من فرمود دست بر پستان گوسفندی بکشم چون کشیدم
گوسفند پر از شیر شد رسول خدا(ص)از آن شیر نوشید و به پیرزنی که از
تشنگی شکایت می کرد بخشید سپس فرمود از خداوند خواستم برکت را در
دستهای تو قرار بدهد.

معراج یا مهمانی خدا:

ذات مقدس باریتعالی برای ارائه جلال و کمال خلیفه خود و حیبت خود
رسول مکرم را به مهمانی معراج برد تا آیاد خود به ویژه آیت عظمی را
بنمایاند لذا از خاتم الانبیاء در معراج به هر چه که می رسید گفتگو از
علی بن ابیطالب بود حتی ذات پاک احدیت به زبان و صدای خلیفه اش با

حبیبش سخن گفت و تا برگشتش از معراج همه سفارشات بنام شامخ ولی
الله الاعظم علی بن ابیطالب بود.

اولین ملاقات و اطلاع علی از معراج:

پیغمبر اکرم فرمود چون به حجره ام هانی برگشتم هنوز شب باقی بود و
اندکی استراحت نمودم تا صدای بلال به اذان بلند شد اولین کسیکه به من
وارد شد علی (ع) بود که رسید و سلام نمود و گفت: هناک الله المعراج و بارک
الله الاسراء. (معراج خدا گو را باشد و خداوند سیر دادنت را مبارک فرماید). من
تعجب کردم و تبسم نمودم گفتم یا علی از حال چه دانستی گفت یا رسول
الله بحق آنکسیکه ترا به رسالت فرستاده که من بر مقام احوال دیشب تو آگاه
بودم و تمام و مراحل با شما همراه بودم (این سخن اثبات انفس می کند)
پیغمبر فرمود به چه دلیل با من بودی (این را حضرت فرمود تا مدرک علی به
جهانیان رسید) علی علیه السلام دست خود را زیر عمامه خود برد و یک دانه
انار که در پس پرده حجاب غیبی ظاهر شد و آن دست غیبی آن انار را برد.
بیرون آورد گفت این همان انار است . حضرت فرمود: یا علی لحمک دمی و
حبسمک و روحک روحی: سلام اهل آسمان بر شیعیان: پیغمبر (ص) فرمود
چون مرا به آسمان هفتم بردند در هیچ یک از طبقات آسمانها نرسیدم مگر
آنکه از احوال پسر عمم پرسیدند و مکی گفتم: یا محمد اذا رجعت الی الدنيا

فاقراً علیاً و شیعه منا السلام. یا محمد زمانیکه بدنیا برگشتی علی و شیعیانش
را از ما سلام برسان اسلام بر تمام اهل آسمانها مدام باد.

معروفیت علی علیه السلام در آسمانها :

فرمود چون به معراج رفتم به هیچ گروهی از ملائکه نگذشتم مگر آنکه از من
از علی بن ابیطالب علیه السلام پرسیدند تا آنکه گمان کردم نام علی در
آسمانها از نام من مشهورتر است و چون به آسمان چهارم رسیدم و ملک
الموت را دیدم گفت یا محمد هر بنده ای که خدا آفریده من قبض روح
می کنم .

و چون بزری عرش رسیدم علی بن ابیطالب زیر عرش ایستاده گفتم یا علی تو
پیش از من آمدی جبرئیل گفت یا محمد با که سخن می گویی؟ گفتم با
برادرم علی گفت این علی نیست و لکن ملکی از ملائکه رحمان است که خدا
او را به صورت علی خلق کرده و ما ملائکه مقرب هر گاه مشتاق علی شویم
این ملک را زیارت می کنیم برای کرامت علی نزد حق تعالی فرمود چون به
معراج به مرتبه قاب و قوسین رسیدم در آن جا صور علی را دیدم و حق تعالی
مدا ندا کرد که این صورت را می شناسی گفتم بلی این صورت علی بن
ابطالب است حق تعالی بسویم وحی کرد فاطمه را به او تزویج کن و او را
جانشین خود گردان.

تعداد اسماء عالیہ مولیٰ الموحدین:

در عالم هیچ کس جز خدای منان که هزار و یک نام دارد مانند علی علیه السلام پر نام نمی باشد آن حضرت هزار نام دارد که تمام آنها وجود خارجی و مصداق واقعی دارد و معروفترین نام مبارکش علی علیه السلام است که در عرب نیز معروفترین دارد جابر بن انصاری گوید در اعراب اختلال کردند که چرا او را علی گویند: طایفه گویند تا آنزمان کسی در عرب و عجم علی نامیده نشده و کسی هم ادعا نکرده و بعد از آن حضرت به این اسم نامگذاری کردند و گروهی گفته اند برای غلبه بر قهرمانان علی نامیده شده و گروهی گویند به او علی گفته شد زیرا در بهشت خانه او از انبیاء بلندتر است و گروهی گفتند علی بالاتر است. زیرا قدم بر پشت رسول خدا (ص) نهاد و به جهت اطاعت خداوند و کسی بر پشت رسول خدا (ص) جز او در شکستن بتها از سطح کعبه بالا نرفته بود و گروهی گفته اند او علی است برای اینکه در آسمانها برایش ترویج شده و برای کسی چنین مقام والائی در آنجا از خلق خدای عزوجل نشده است و گروهی گفتند علی نامیده شد زیرا اعلاترین مردم است در علم بعد از رسول خدا (ص) تذکر: باید دانست مقام اسماء علویجز علی و بوی و ظهیر و میمون حیدره معافیتی نعبد لغت خود دارد و اگر بخواهیم

هر کس را شرح دهیم شاید بیش از یک جلد شود لذا به اختصار می رویم و
در خلال مطالب خوانندگان متفکر می یابند.

علی و مسئله مرگ:

اگر اندک تاملی در مفهوم زندگی علی (ع) بنمائیم؛ شاید لذت خوش آمد
گفتن علی (ع) را به مرگ در هنگام زدن حلقه به در جانش فرمود در
می یابیم.

اکنون جملات حیرت آور یگانه قهرمان زندگی و مرگ را مطالعه و مورد بحث
قرار می دهیم:

۱- سوگند به یزدان پاک هیچ گونه پروائی ندارم و من به طرف مرگ حرکت
کنم یا مرگ به من وارد شود.

۲- قسم به خداوند بزرگ فرزند ابی طالب به مرگ مانوس تر است از کودک
شیر خوار به مادر خود.

۳- هنگام اصابت زخم جان گاه که رشته زندگی اش که از هم می گسیخت
فرمود: به خدای کعبه خلاص شدم. می گوید: پروائی ندارم من به طرف

مرگ حرکت کنم یا مرگ به طرف من حرکت کند.

می گوید: مرگ به من چیز تازه ای نشان نداده است.

تامل در تمامی دوران زندگی علی (ع) به طور همه جانبه و بدون غرض
بزرگترین دلیل برای ادعای اوست.

هزاران نظر انتقاد و عیب جویی از علی (ع) چه زندگیش پیش از خلافت او و
چه پس از خلافت او، بلکه در قرن های طولانی که ریاست پرستان و
جانوران انسان نما برای پوشاندن عیوب و رسوائی ها خود انجام می دادند،
نتوانستند از روی مدرک صحیح اثبات کنند که علی (ع) در فلان مورد
اجتماعی و فردی قدم گذاشته که مطابق هوای نفس بوده یا لاقبل اشتباه
نموده است.

کیست که بتواند منصبی به این عظمت را در جهانی که سر تا پا کنجکاو بوده
است به استحقاق حائز شود؟ آیا می توان گفت: علی (ع) زندگی را نفهمیده بود.
بلی او زندگی را نفهمیده بود که کوچکترین هراسی از مرگ نداشت.

آن شخص در محیط مستان هشیار است. آن کس که در میان خود پرستان و
فرو پرستان در فکر اجتماع است، مردی که می داند بهره مالی تشخص هر
فرد از افراد اجتماع مربوط به کار و ایجاد نتیجه است. آن بیداری در محیطی
که تنازع در بقاء و پامال نمودن ضعیف مبادی و اصول انسانیت را از آنها سلب
نموده است آیا چنین مرد بیدار در چنان اجتماع نفرت انگیز هر روز و شب

مرگ را احساس نمی کند؟ این است که: علی (ع) از غوغای مرگ و غائله پس
از مرگ نگرانی ندارد.

باز می گوید: فرزند ابوطالب به مرگ مانوس تر است از کودک شیر خوار به
مادر

نزدیک به هزار و چهارصد سال است که بلندگوی تاریخ بدون پرده می گوید:
علی (ع) در ادعا را در یک دست و تاریخ روشن زندگی علی (ع) را در دست
دیگر بگیرد و با یکدیگر تطبیق کنید.

اکنون که علی (ع) دوست خداست چرا شب و روز آرزوی ملاقات و شناختن
به محضر اعلای او را نداشته باشد.

بپرس از کتاب آسمانی که می گوید باید آرزوی ملاقات دوست را داشته باشد.
(قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء الله من دون الناس فتمنوا
الموت ان کنتم صادقین))

بگو به طایفه یهود: اگر گمان می کنید دوستان خدا شمائید و بس آرزوی
مرگ کنید اگر راست می گوئید چرا مرگ به علی (ع) شیرین است؟
او با عقل سالم و فطرت پاکش دریافته بود که مرگ یعنی باز شدن درهای
ابدیت.

آری علی (ع) حق دارد، اگر از غوغای مرگ و غائله پس از مرگ نگرانی ندارد
چرا علی ابن ابیطالب (ع) در موقع اصابت زخم سنگین مرگ مانند مهمان
عزیزی که سالها انتظار آن را بکشد به مرگ خیر مقدم نگوئید.

اگر تسلیم محض بودن در مقابل عدالت و ناچیز شمردن مال و جان و سلطنت
همان ارزش را داراست که علی(ع) با کردارش انجام می داد، اگر وحشت و
هراس از کوچکترین ستمکاری به حقوق زندگانی به آنطور است که علی (ع)
داشت و می فرمود: اگر تمامی دنیا را با آنچه که در آن است در مقابل ستم
به موری با کشیدن پوست جوی از دهانش به من بیخشند من نخواهم کرد.

حقیقت جاودانی عدالت است که می گوید: علی (ع) از غوغای مرگ و غائله‌های
پس از مرگ نگرانی ندارد.

تاریخ بشر تنها پیشوایان توحید و نمونه ی تمام عیار آنها فرزند نازنین و
سلحشور ابیطالب را از این رسم قانون و عمومی استثنا کرده است.

در منطق علی ابن ابیطالب(ع) آن مرگی که تمامی افراد و اجتماعات باید از
آن بهراسند عبارت از مرگ وجدان و فطرت است.

زیرا فرد یا اجتماعی که خود پرستی و عشق به شخصیت را به جایی برساند
که تمامی ارزشهای زندگی را به تراکم ثروت و امر و نهی منحصر کند چنین
فرد اجتماعی به سوی انقراض و نابودی می تازد. در آن فرد و اجتماع که

وجدان و فطرت اولیه می میرد احساس تکلیف نابود گشته، مبادی و اصول انسانیت که انسان را از وحشی جدا می کند و به او علم و فلسفه و اخلاق و دین یاد می دهد. جای خود را برای تنازع در بقاء و پامال نمودن ناتوانان خالی می کند.

از آن طرف این دنیای کهن در مقابل هر نیرومند، نیرومندتری و در مقابل هر دست، دست بالاتری، تهیه می کند که هر یک با دست دیگری راه نیستی در پیش می گیرد.

این است مرگی که همگان از قیافه ای آن می ترسند و باید هم بترسند.

ولی آن یگانه شخصیت زنده که همیشه اهمیت تکلیف را به اولاد آدم گوش زد فرموده و خود را کشته شده تسلیم در پیشگاه قانون (قصاص پیش از جنایت ممنوع است) قرار داد. اگر خود نیز هرگز راجع به مرگ اظهاری نم کرد حقیقت مقدس و جاودانی تکلیف، بارساترین صدای خود به گوش جهانیان می رسانید: علی (ع) از غوغای مرگ و غائله ی پس از مرگ نگرانی ندارد.

مرگ علی ابن ابیطالب (ع) نمی توانست با آن قدرت شاهانه خود قوانین را مطابق تمایلات متعارف انسان نماها منحرف نموده ورودی زمین را از مجسمه پلید و جنایت بار ابن ملجم مرادی پاک کند.

و در زیر زخم سنگین بار مرگ غذای قاتل جنایتکار را فراموش نکند و از هیجان پدر کشتگی فرزندان جلوگیری کند و در موقع عبور از دالان مرگ به صفحات پس از مرگ لباس وصله خورده را عوض و با یک قطعه کفن معمولی مانند لباس احرام، جسد خود را به زیر خاک و خود به ملاقات پیشگاه معبودش بشتابد کدامین نگرانی او را شکنجه و آزار می دهد.

خدمات حضرت امیر علیه السلام در زمان حکومت :

الف : شکست نظام طبقاتی و ایجاد عدالت اجتماعی :

اسلام همه بشر را در برابر خدا و قانون اسلام یکسان می داند و برتری را فقط به اهل تقوی می دهد در قران می خوانیم : یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم ام الله علیم خبیر ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را قبیله قبیله قرار دادیم تا همدیگر را نسبت به شهر و قبیله بشناسید . همانا گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست . همانا خدا دانا و آگاه است .

پس از قتل عثمان و بیعت مردم با حضرت امیر علیه السلام آن حضرت به اسلام یعنی سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نمود و بین مهاجر و انصار ، عرب و عجم ، قریشی . و غیر قریشی فرقی نگذاشت و پس از آمکه بیعت با او به پایان رسید ، دستور فرمود تا بیت المال را بین مسلمین حاضر به طور

مساوی تقسیم نموده و به هر کس سه دینار بدهد. خود سه دینار برداشت و به آزاد کرده اش قنبر هم سه دینار داد. آن حضرت بر خلاف خلفای قبلی، انصار را به حکومت شهرها و امارت لشگرها گماشت.
ب-نشر معرف اسلام:

مسئولیت و وظیفه اصلی ائمه علیهم السلام بعنوان وصی پیامبر، حفظ و تبلیغ دین الهی است، لذا خلافت امیر علیه السلام که پس از حکومت خود آنرا به خوبی ایفا فرمود: نشر عقاید و اخلاق و احکام اسلام بود.
آن حضرت در حدود ۴ سال خلافت خود برای نشر اسلام از سه راه اقدام نمود.

۱-تبلیغ مردم بوسیله بیانات خود

۲-تربیت شاگردان شایسته

۳-آزادی دادن به صحابه در نقل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله

۱-تبلیغ مردم: حضرت امیر علیه السلام در زمان حکومت در کوفه، اسلامی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله تلقی کرده بود به مردم تبلیغ نمود و احکام قرآن و سنت پیامبر را به جامعه اسلامی باز گرداند.

الف-قران کریم-حضرت امیر علیه السلام از کودکی در دامان پیامبر اکرم(ص) تربیت شده و اکثر اوقات همراه آن حضرت بود و معارف دین را مستقیماً از

آن حضرت فرا می گرفت و در اولین باری که قرآن به صورت وحی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد حضرت امیر (ع) حضور داشت و صدای فرشته و ناله شیطان را شنید.

حضرت امیر(ع) در زمان حکومت خود تفسیر قرآن را که از پیامبر (ص) فرا گرفته بود در ضمن خطبه هایش برای مردم بیان می کرد و تابعین از اهل کوفه این تفاسیر را از آن حضرت شنیده و بعد برای دیگران روایت نموده بیشتر نشات گرفته است. اگر خلافت حضرت علی(ع) و هجرت ایشان از مدینه به کوفه و بیانات آن حضرت نبود ، هیچ تفسیری وجود نداشت. سپس آن حضرت تفسیر قرآن را که در زمان خلفای قبل ممنوع شده بود به جامعه باز گرداند.

حضرت امیر در زمان حکومت خود و خدمت دیگر به قرآن کریم نمود:

۱- حفظ لفظ قرآن کریم

۲- تعلیم علم نحو برای فهم معنای قرآن

ب- خدمت حضرت امیر (ع) از کودکی در دامن پیامبر اکرم (ص) ترتیب شده و اکثر اوقات همراه آن حضرت بود و با اخلاق و رفتار آن حضرت ساخته شد. علی علیه السلام خود می فرماید: من مانند بچه شتر که از مادر خود تابعیت

می کند از پیامبر پیروی می کردم و او هر روز نمونه تازه ای از بزرگواریهای

اخلاقی را نشان می داد و مرا به پیروی از آن امر می فرمود:

۱- پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله نیز حضرت امیر علیه السلام اولین

مردی بود که به پیامبر (ص) ایمان آورد و تا پایان زندگی همراه و یاور آن

حضرت بود.

۲- تربیت شاگردان : حضرت امیر (ع) شاگردانی را پرورش داد و معارف

اسلامی را به آنان آموخت از جمله : ابن عباس و کمیل ابن زیاد، مالک اشتر ،

میثم تمار ابولاسوددثلی، رشید حجری، حجر بن عدیب،... بعضی از اینان به

طور خصوصی از حضرت استفاده می کردند و بعضی به ولایاتی منصوب می

شدند و در حد خود این آموخته ها را به مردم تبلیغ می نمودند. ایشان سنگ

زیر بنای فرهنگ تشیع شدند .

۳- تشویق صحابه به نقل حدیث پیامبر (ص): بیش از ۱۵۰۰ نفر از صحابه با

حضرت امیر(ع) برای جنگ جمل به بصره آمدند پس از جنگ حضرت آنها را

همراه خود به کوفه آورد و آنجا را مرکز حکومت خود قرار داد و بر خلاف

خلفای قبلی که از نقل حدیث پیامبر (ص) به شدت جلوگیری می کردند، آن

حضرت همه را تشویق نمود تا احادیثی را که از پیامبر (ص) شنیده بودند

برای مردم روایت کنند .

ج- نفی حجمیت سیره خلفا و پایه گذاری مکتب تشیع: حضرت امیر (ع)
علاوه بر آنکه اسلام را واقعی و قرآن و سنت پیامبر (ص) را به جامعه برگرداند
روشهای باطل و والیان قبلی را برای مردم بیان نمود و نشان داد که مدرک
احکام دین خدا و اسلام تنها قرآن و سنت پیامبر (ص) است و در کنار آن به
سیره هیچ کس نیازی نیست. خصوصاً مواردی که سیره آنها مخالف قرآن و
سنت پیامبر (ص) باشد.

علی (ع) درخشنده ترین چهره اسلام:

علی سر آمد همه فضائل و سرچشمه آنهاست در فضائل و کمالات شایسته و
مجد و عظمت هیچ کس به پای او نرسیده است و هر کس بعد از او در علم و
فضیلت به مقامی رسیده رهین منت اوست.

۱- علم کلام , خداشناسی, علم کلام یا عقاید دینی و خداشناسی از هر علمی
ارجدارتر است زیرا ارزش هر علمی بسته به ارزش معلوم آن است و معلوم
خدا شناسی هم (به شناختن ذات الهی است) اشرف وجود هاست بنابراین
علم خدا شناسی اشرف مقام علوم است این علم را دانشمندان اسلامی از
علی (ع) گرفته اند و هم از او نقل شده و به او منتهی می گردد.

۲- از این گذشته فقهای صحابه یعنی عمر بن الخطاب و عبدالله ابن عباس فقه
و احکام دینی را از علی گرفته اند وضع عبدالله ابن عباس (شاگرد علی (ع) بوده

است) روشن است و راجع به عمر نیز همه می دانند که در بسیاری از مسائل که در حل آن عاجز می ماندند به علی (ع) و سایر صحابه مراجعه می کرد و مکرر با صراحت گفت: ((لولا علی لهک عمر)) یعنی اگر علی نمی بود که مسائل مشکل اسلام را حل کند عمر به هلاکت می افتاد و هم می گفت: ((لا یفتین احکام فی المسجد و علی حاضر)) یعنی وقتی علی در مسجد است کسی حق ندارد فتوی بدهد. از این راه نیز بازگشت فقه و احکام اسلامی به آن حضرت دانسته می شود. به علاوه شیعه و سنی روایت کرده اند که پیامبر(ص) به اصحاب خود فرمود: ((اقضاکم علی)) یعنی در امر قضاوت علی مقدم بر همه شماست پایه قضاوت همان فقه است و از این رو علی (ع) سرآمد فقهای صحابه پیامبر است.

۳- یکی دیگر از علوم اسلامی علم تفسیر قرآن است این علم را مسلمانان از علی (ع) گرفته اند و از وی منشعب گشته است اگر به کتب تفاسیر مراجعه کنید خواهید دانست، زیرا بیشتر تفسیر قرآن از آن حضرت و عبدالله بن عباس نقل شده و همه می دانند که ابن عباس شاگرد علی و همیشه ملازم او بوده و از محضر وی برخوردار است. روزی به وی گفتند دانش تو نسبت به پسر عمت علی چگونه است؟ ابن عباس گفت: همچون قطره بارانی است در کنار دریای بی کران.

۴- شجاعت امیر المومنین (ع) چنان بود که یاد دلاوران روزگار را از دل‌های مردم برد و نام دلیرانی را که بعدها می آیند به کلی از خاطرها زدود جایگاه علی (ع) در جنگ و جنگجویی به قدری مشهور است که تا روز رستاخیز ضرب المثل شده است، علی (ع) دلاوری بود که هرگز از میدان جنگ روی برنتافت و ابدأ از سپاه دشمن نترسید هیچکس به میدان او نیامد جز اینکه بر وی چیره برگشت و او را از پای درآورد.

۵- جود و سخاوت امیر المومنین (ع) چیزی نیست که محتاج به شرح و بسط باشد ، مفسرین نقل کرده اند علی (ع) چهار درهم دارایی داشت ، یک درهم را شبانه و یک درهم در روز و یک درهم را پنهانی و یک درهم را به طور آشکار در راه خداوند به فقیران و مسمندان داد و درباره اش این گونه فرود آمد ((الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سراً و علانیا)) شعبی (دانشمند معروف سنی) می گوید علی (ع) سخی ترین مردم بود ، هرگز به سائل جواب رد نمی داد.

۶- علی (ع) بردبارترین و با گذشت ترین مردم روی زمین بود صحت گفتار ما در جنگ جمل به خوبی دیده می شود حضرت در آن جنگ به مروان حکم دست یافت و با اینکه وی علی (ع) را سخت دشمن می داشت و کینه اش را به طور فوق العاده به دل گرفته بود ، مع الوصف حضرت از تقصیر وی

درگذشت، همچنین عبدالله زبیر که آشکارا حضرت را دشنام می داد در آن جنگ اسیر شد و از تقصیرش گذشت و فقط گفت برو که تو را دیگر نبینم.

۷- درباره فصاحت و بلاغت آن حضرت باید گفت وی پیشوای فصحا و سرور بلغا است چنانکه گفته اند سخنان علی (ع) پائین تر از سخن خداوند و بالاتر از گفتار گفتار تمام بندگان است. همین کتاب نهج البلاغه بهترین دلیل است که هیچ کس در فصاحت و بلاغت به پایه آن حضرت نخواهد رسید، خطابه هائی که از امیر المومنین گردآوری شده ده یک آن از یاران پیامبر که معروف به فصاحت بودند بلکه از پنج نفر آنها هم دیده نمی شد.

۸- اخلاق معتدل و خوشروئی و شکسته نفسی علی (ع) ضرب المثل است، تا جائیکه دشمنانش آن را وسیله عیب جویی او قرار دادند. صعصحه بن صوجان و جمعی دیگر از شیعیان و اصحاب آن حضرت او را بدینگونه ستوده اند علی (ع) در میان ما مثل یکی از ما بود بسیار خوش رفتار و متواضع و ساده و بی پیرایه بود با این وصف ما از هیبت او مانند اسیری بودیم که دست بسته شمشیر برهنه ای بالای سر خود ببینید.

۹- درباره زهد و کناره گیری امیر المومنین از لذات دنیا باید گفت وی رئیس زاهدان جهان و سرور ابدال روزگار است زهاد و ابدال عالم رو به درگاه او

آورده و گلیم پاره خود را در نزد وی می تکانند. هیچ گاه از خوانی سیر
برنخواست و خوراک و پوشاک وی از همه مردم سخت تر و زبرتر بود.

۱۰- امیرالمومنین (ع) از لحاظ عبادت از همه کس عابدتر و نماز و روزه اش از
تمام مردم بیشتر بود نماز شب و توجه به اولاد و اذکار الهی و انجام
مستحبات را مردم از وی آموختند.

۱۱- رای و تدبیر علی (ع) از همه کس محکمتر و صحیحتر بوده است اوست
که وقتی عمر بن خطاب خواست با سپاه اسلام شخصاً به جنگ روم و ایران
برود با آن حضرت مشورت نمود و عمل به رای او کرد و هم علی (ع) بود که
عثمان را با موری راهنمایی نمود که صلاح وی در آن بود که اگر می پذیرفت
به آن سرنوشت دچار نمی گردید. علت اینکه دشمنان آن حضرت می گویند
وی رای و تدبیر نداشت اینست که علی (ع) مقید به رعایت تعالیم دین
اسلام بود و نمی توانست با آن مخالفت کند و به آنچه دین حرام کرده است
عمل نماید خود آن حضرت فرمود اگر تقوی و پرهیزگاری نمی بود من از
تمام عرب زیرک تر بودم . سایر خلفا به مقتضای صلاحدید و رای و تدبیر
خود عمل می کردند خواه مطابق شریعت اسلام باشد یا نباشد.

۱۲- علی (ع) در سیاست ملک داری بسیار سختگیر بود در هر حال سخت
پابند رضایت الهی بود.

اعمال پسر عمویش عبدالله بن عباس را به حکومت بصره منصوب داشته بود
از نظر دور نداشت و ملاحظه برادرش عقیل را که چیزی زاید بر مقرری خود
از بیت المال می خواست نفرمود.

اینها خصایص و مزایای بشری است که در این موارد پیشوا است و دیگران
باید از وی پیروی کنند، رئیسی است که باید سایرین از وی بیاموزد.

من نمی دانم درباره مردی که یهود و نصاری و محبوسها با اینکه منکر نبوت
حضرت الانبیاء(ص) هستند او را دوست می دارند چه بگویم ...

علی امام و پیشوای راستین:

سراسر وجود علی ، تاریخ و سیرت علی ، خلق و خوی علی ، رنگ و بوی علی ،
سخن و گفتگوی علی درس است، سرمشق است و تعلیم است و رهبری است.
همچنان که جذبه‌های علی برای ما آموزنده و درس است ، دفعه‌های او نیز
چنین است. ما معمولاً در زیارت‌های علی و سایر اظه‌ای ادبها مدعی می شویم
که ما دوست تو ، دشمن دشمن تو هستیم. تعبیر دیگر این جمله این است که
ما به سوی آن نقطه می رویم که در جو جاذبی تو قرار دارد و تو حذب می
کنی و از آن نقاط دوری می گزینیم که تو آنها را دفع می کنی . از آنچه
گفتیم معلوم شد که علی (ع) دو طبقه را سخت دفع کرده است :

۱- منافقان زیرک

۲- زاهدان احمق

همین دو درس ، برای مدعیان تشیع او کافی است که چشم باز کنند و فریب منافقان را نخورند، تیز بین باشند و ظاهر بینی را رها نمایند، که جامعه تشیع در حال حاضر سخت به این دو درد مبتلا است.

دموکراسی علی (ع)

اگر درست دقت کنیم، می بینیم، دوره خلافت علی (ع) از دشوارترین دوره های حکومت اسلامی است، چرا که اعراب مغرور از پیروزی در جنگها، اعراب خو گرفته به مال و منال بیش از اندازه، اعرابی که پس از سختگیریهای زاهدانه عمر بن خطاب در دوره عثمان دنیا دوستی و مال اندوزی را آموخته بودند، نمی توانستند شخصیتی چون علی را تحمل کنند. شخصیتی که حتی به اندازه تار مویی از حقیقت فاصله نمی گرفت، با این حال امیر المومنین با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها رعیتش، هر گونه اعمال سیاسی برایش مقدور بود اما او زندانشان نکرد و شلاقشان نزد و وقتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می نگریست. این مطلب در تاریخ زندگی علی عجیب نیست اما چیزی است که در دنیا کمتر نمونه دارد. آنها در همه جا در اظهار

عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و اصحابش با عقیده‌آزاد با آنان روبرو می شدند و صحبت می کردند، طرفین استدلال می کردند، استدلال یکدیگر را جواب می گرفتند.

شهادت علی (ع)

ابن ملجم یکی از نه نفر زهاد و خشکه مقدسه‌هاست که می روند در مکه و آن پیمان معروف را می بندند و می گویند همه فتنه‌ها در دنیای اسلام معلول سه نفر است: علی، معاویه و عمر وعاص.

ابن ملجم مامور می شود که بیاید علی (ع) را بکشد. قرارشان کی است؟ شب نوزدهم ماه رمضان. چرا این شب را قرار گذاشته بودند؟ ابن ابی الحدید می گوید: نادانی را ببین! اینها شب نوزدهم ماه رمضان را قرار گذاشتند، گفتند چون این عمل ما یک عبادت بزرگ است آنرا شب قدر انجام بدهیم که ثوابش بیشتر باشد.

ابن ملجم آمد به کوفه و مدت‌ها در کوفه منتظر شب موعود بود. در این خلالهاست که با دختری به نام ((قطام)) که او هم خارجی و هم مسلک خودش است آشنا می شود، عاشق و شیفته او می گردد، شاید تا اندازه‌ای می خواهد این فکرها را فراموش کند. وقتی که می رود با او مسئله ازدواج را

در میان می گذارد ، او می گوید من حاضرم ولی مهر من خیلی سنگین است.
این هم از بسکه شیفته اوست می گوید هر چه بگویی حاضرم. می گوید سه
هزار درهم . می گوید مانعی ندارد. یک برده .مانعی ندارد. یک کنیز.مانعی
ندارد.چهارم :کشتن علی ابن ابیطالب. اول که خیال می کرد در مسیر دیگری
غیر از مسیر کشتن علی (ع) قرار گرفته است ، تکان خورد،گفت ما می
خواهیم ازدواج کنیم که خوش زندگی کنیم ،کشتن علی که مجالی برای
ازدواج و زندگی ما نمی گذارد .گفت : ((مطلب همین است.اگر می خواهی به
وصال من برسی باید علی را بکشی.زنده ماندی که می رسی ، نماندی هم که
هیچ))

می گوید این چند چیز را به عنوان مهر از من خواست . بعد خودش
می گوید: در دنیا مهری به این سنگینی پیدا نشده و راست هم می گوید.می
گوید هر مهری به این سنگینی پیدا نشده،می گوید هر مهری در دنیا هر
اندازه بالا باشد اینقدر نیست که به حد علی برسد . مهر زن من خون علی
است.بعد می گوید: و هیچ تروری در عالم نیست و تا دامنه قیامت واقع
نخواهد شد مگر اینکه از ترور ابن ملجم کوچکتر خواهد بود،و راست هم گفت.
آن وقت ببیند علی چه وصیت می کند؟ علی در بستر مرگ که افتاده است،
دو جریان را در کشوری که پشت سر خود می گذارد می بیند ، یکی جریان

معاویه و به اصطلاح قاسطین، منافقینی که معاویه در راس آنهاست، و یکی هم جریان خشکه مقدسه است که خود اینها با یکدیگر تضاد دارند. حالا اصحاب علی بعد از او چگونه رفتار بکنند؟ فرمود: بعد از من دیگر اینها را نکشید: ((لاتقتلوا الخوارج بعدی)) درست است که اینها مرا کشتند ولی بعد از من اینها را نکشید، چون بعد از من شما هر چه اینها را بکشید به نفع معاویه کار کرده اید نه به نفع حق و حقیقت، و معاویه خطرش خطر دیگری است.
فرمود:

خوارج را بعد از من نکشید که آنکه حق را می خواهد و اشتباه کرده است مانند آنکه از ابتدا باطل را می خواسته و به آن رسیده است نیست. اینها احمق و نادانند، ولی او از اول دنبال باطل بود و به باطل خودش هم رسید.
علی با کسی کینه ندارد، همیشه روی حساب حرف می زند.
علی از دنیا رفت او در شهر بزرگی مانند کوفه است.

غیر از آن عده خوارج نهروانی باقی مردم همه آرزو می کنند که در تشییع جنازه علی شرکت کنند، بر علی بگریند و زاری کنند. شب بیست و یکم، مردم هنوز نمی دانند که بر علی چه دارد می گذرد و علی بعد از نیمه شب از دنیا رفته است. تا علی از دنیا می رود فوراً همان شبانه، فرزندان علی، امام حسن، امام حسین، محمدابن حنفیه، جناب ابوالفضل العباس و عده ای از شیعیان

خاص - که شاید از شش هفت نفر تجاوز نمی کردند - محرمانه علی را غسل دادند و کفن کردند و در نقطه ای که ظاهراً خود علی (ع) قبلاً معین فرموده بود - که همین مدفن شریف آن حضرت است و طبق روایات، بعضی از انبیای عظام نیز در همین سرزمین مدفون هستند - در همان تاریکی شب دفن کردند و احدی نفهمید. بعد محل قبر را هم مخفی کردند و به هیچ کس هم نگفتند. فردا مردم فهمیدند که دیشب علی دفن شده. محل دفن علی کجاست؟ گفتند لازم نیست کسی بداند؛ و حتی بعضی نوشته اند امام حسن (ع) صورت جنازه ای را تشکیل دادند و فرستادند به مدینه که مردم خیال کنند که علی (ع) را بردند مدینه دفن کنند. چرا؟ به خاطر همین خوارج.

برای اینکه اگر اینها میدانستند علی را کجا دفن کرده اند، به مدفن علی جسارت می کردند، می رفتند نبش قبر می کردند و جنازه علی را از قبر خودش بیرون می کشیدند. تا خوارج در دنیا بودند و حکومت می کردند، غیر از فرزندان علی و فرزندان فرزندان علی (ع) (ائمه اطهار) کسی نمی دانست علی کجا دفن شده است. امام صادق (ع) برای اولین بار محل قبر علی (ع) را آشکار فرمود.

پس این مشکل بزرگ برای علی (ع) منحصر به زمان حیاتش نبود، تا صد سال بعد از وفات علی هم قبر علی (ع) از ترس اینها مخفی بود.

مرد نامتناهی

منظور از کلمه نامتناهی این است که شخصیت علی ابن ابیطالب (ع) برای هر متتبع و محقق و در چشم بزرگترین دانشمندان و محققین عالم هر چه بکوشند و آنچه درک کنند باز نامتناهی و نامحدود است. کرانه شخصیت مولا در نظر آدمیان و از زاویه دید همه جهانیان نا پیدا و بیکران است و گر نه البته علی (ع) مثل هر بنده دیگر خداوند مخلوق محدود و متناهی است و وصف مطلق مخصوص پروردگار است.

علی (ع) کیست و صفات عالیه او چیست؟

علی (ع) فرزند اولین خانواده هاشمی است که پدر و مادر او هر دو فرزندان هاشمند پدر علی (ع) ابوطالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم بن عبدمناف است و مادر او فاطمه دختر اسد فرزند هاشم بن عبدالمناف است. خاندان هاشمی از نظر فضائل اخلاقی و صفات عالیه انسانی در قبیله قریش و این طایفه در طوائف عرب، زبان زد خاص و عام بوده و هر یک به حد اعلی از مختصات علی ابن ابیطالب (ع) است.

علی از کودکی در سایه عنایت و تربیت پسر عم گرامی خود قرار گرفت و اساس تربیت روحی و اخلاقی این کودک نورسیده و مستعد در دامان

بزرگترین معلم و مربی بشریت پایه گذاری شد و استعدادهای نهفته در روح
علی (ع) دست بکار رشد و نمو شد.

محبت متقابل این دو عمو زاده و ایثار و فداکاری علی(ع) تا آنجا رسید که
شب هجرت پیغمبر (ص) علی(ع) بآسانی در صدد جانبازی در آمد و با خفتن
در بستر پیغمبر (ص) جان خود را وقایه جان عزیز رسول الله قرار داد.
حدت ذهن و قوت فهم و ادراک علی (ع) تا آنجا بود که در سن هشت سالگی
دعوت رسول خدا را بسیار بیش از آنچه در این سن میتوان تمیز داد دریافت
و به رسول الله و دین تازه او ایمان آورد.

شجاعت امیر المومنین از دیدگاههای دیگر

شجاعت علی (ع) در بدایت عمر در حجاز چنان ولوله ای انداخت که وقتی
عمرو بن عبدو قهرمان نامی عرب را در نبرد تن به تن (در غزوه خندق) بخاک
انداخت خواهر عمرو در مقام رثاء بر مرگ برادر، شجاعت قاتل را تنها مایه
تسلی خود خواند و گفت اگر جز بدست این پهلوان جوان کشته شده بودی
مادام العمر بر مرگ تو می گریستم.

آری قوت جسم و نیروی بازوی علی (ع) از عجایب است، دوست و دشمن،
مورخین مسلمان و مسیحی، همه بر این امر اتفاق دارند که خوراک

امیرالمومنین (ع) ساده ترین و فقیرترین خوراکی بود که امکان دارد با آن زندگی کرد.

از هزار تن یک تن صوفیند:

در مطالعه زهد و جریان زندگی امیرالمومنین(ع) این مسئله اصولی به نظر می رسد که چه می شود مردانی مانند علی بن ابیطالب (ع) علیرغم قدرت و امکان بهره مندی از لذات حیوه و استفاده از وسایل رفاه و آسایش بچنین زندگی ساده و چنین خوراک و پوشاک بی مایه قناعت می کنند؟

آدمی برای رفاه و آسایش دو راه دارد: یکی راه موضوعی یا بیرونی و دیگر درونی، راه عادی که اکثریت غریب به اتفاق پیش می گیرند راه موضوعی است یعنی زن زیبا، خانه مجلل و وسیع، ثروت هنگفت و سایر وسایل آسایش. از آنجا که این وسایل مادی محصول عالم ماده است هم محدود و فساد پذیر است آفت آنها در خورشان نهفته است، مال را دزد می برد تاجر ثروتمندی در یک لحظه و با یک حادثه می تواند گدای راه نشین شود، خانه هر چه مجلل تر و بزرگتر زحمت نگهداری و غم خرابی آن بیشتر، زن هر چه زیباتر خطر سقوط و ناسازگاری و جدائی رو مهیب تر، فرزند هر چه برومند تر مرگ نابهنگام او جگر سوز تر.

راه دوم: راه اقلیت معدودی است که شاعر روم می فرماید:

از هزاران تن یکی تن صوفیند مابقی در سایه او میزیند

این راه راه شخصی است یا درونی بانی است که حکومت بر دل و تملک نفس چنان نیرویی به انسان می بخشد که تمام شده اند و مشکلات زندگی را بآسانی تحمل می کنند. زیرا منبع تمام نیروهای جهان نفس خلاق آدمی است. حکیم سنایی چه خوب گفت :

از ره خلق و سیرت زشت هفت دوزخ توئی و هشت بهشت

کرامت نفس

و اما پاکدلی و صفای ضمیر و عفو و غمض امیر المومنین (ع) نسبت به دشمنان بحدی بوده که جرات می توان گفت (و تمام مورخین مسیحی و مسلمانان از شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند) که نظیر آن از هیچ سردار جنگی و هیچ قائد و پیشوایی در هیچ زمانی دیده نشده است.

در تمام غزواتی که در رکاب پیغمبر (ص) شرکت کرد و در همه جنگهایی که زمان خلافت پیمان شکنان (ناکثین) و گمراهان (قاسطین) بر او تحمیل کردند پس از ختم جنگ در سینه او از دشمنان که به خونریزی شخصی او و دوستان و یارانش برخاستند کمترین کینه ای نمی ماند. دشمنانی که خون عزیزانش را ریخته و پس از شکست باز هم بدشمنی مانده و حتی به خصومت و کراهت خود را پنهان نکرده بودند .

شواهد تاریخی بر این خلق و خوی آسمانی و خواسته ملکوتی فراوان دیده می شود. مورد اتفاق تمام مورخین است که در جنگ جمل بر مرگ طلحه و زبیر گریست به محمد ابن ابی بکر پسر خوانده خود فرمان داد تا خواهرش عایشه را پس از شکست و پراکنده شدن نگهبانان شتر که به منزله پرچم بصریان بود به خانه مطمئن منقل کند محمد او را به خانه عبدالله ابن خلف خزائی بزرگترین خانه های بصره که صاحب آن در جنگ به دست یاران علی (ع) کشته شده بود برد، سه روز بعد علی (ع) به دیدن عایشه رفت و به جای ملامت و ناسزا او را اکرام کرد و دستور داد به منتهای حرمت او را روانه مدینه کنند تا در خانه خود بماند و شخصا موقع حرکت با او به گرمی وداع کرد.

راه علی

هرگز! هرگز نباید شیعه از مبانی اعتقادی خود صرفه نظر کند، نباید حتی تعطیل کند، نباید حتی بگوید که (ما نباید تشیع را امروز مطرح کنیم) بلکه اگر مسائل شیعی را به طور دقیق علمی و منصفانه بدان گونه که خود علی از آن سخن می گوید بدان گونه که خود ائمه به ما آموخته اند مطرح کنیم، نه تنها موجب تفرقه و خصومت نخواهد بود، بلکه عامل تقارب، تقریب و تفاهم نیز خواهد بود.

چنانچه در همین عصر، علمای بزرگ شیعه مانند آقای سید شرف الدین، آقا سید محسن جبل عاملی و مرحوم کاشف الخطا و امثال ایشان که همواره به مسایل اساسی شیعه تکیه داشته‌اند و تنها اصول حقیقی تشیع را منطقی و محققانه طرح کرده‌اند بزرگترین محبوبیت و نفوذ را در میان علمای راستین اهل تسنن دارند. فحاشی و تهمت و غیره لازم نیست و اساساً شیعه نباید سراغ این حرفها برود زیرا خود علی نشان داده است که چگونه باید بر روی شعارهای تشبیه تکیه کرد.

علی بزرگترین قهرمان وحدت است.

علی حق بزرگ خویش را، وصایت خویش را، امامت خویش را، ولایت خویش را، زندگی خویش را، و حتی آینده خاندان خویش را همه قربانی کرد تا (وحدت) از هم نپاشد، تا یاران پیامبر پس از مرگ رهبر خویش، همچون به یاری از نهضت‌ها و انقلاب‌ها بر سر تقسیم قدرت به جان هم نیفتند و تا این امت جوان و اندک با بیست و سه سال جهاد ورنج پیامبر و جهاد ورنج علی جان گرفته است، از کشمکشهای داخلی و بازیخهای سیاسی بی جان نشود و تا این چند هزار تنی که به هر حال تنها قدرت دفاعی اسلام در دنیا هستند و تا این مدینه کوچک که تنها پایگاه اسلام در روی زمین به شمار می‌رود ناگهان در برابر توطئه‌های داخلی دشمنان خاموش و تسلیم شده قبایل

بدوی و در برابر امپریالیسم زخم خورده رومی و ایرانی ناگهان متلاشی نشود

اوست که فریاد می زند(ایاکم والتفرقه) او است که خود می گوید:

دو استخوان در گلو و خار در چشم , صبر کرده ام ودست به شمشیر نبرده ام

تا ابوسفیان حق علی را و ولایت علی را بهانه نکند, شعار سیاسی نسازد یا به

قول خودش در مدینه را در دفاع از علی علیه این مرد تمیمی (ابوبکر) از

سواره و پیاده پر نکند .

کمتر به ذهن می آید که (علی بنیانگذار وحدت اسلامی است). دوران جهاد

علی در راه ایمان بیست و سه سال است دوران رهبری علی برای تحقق عدالت

چهار سال وهفت ماه ,اما دوران صبر و سکومت علی برای آنکه وحدت

مسلمانان پایدار ماند بیست و پنج سال! آن هم از بهترین سالهای عمر از سی

وسه سالگی تا پنجاه وهشت سالگی آن هم نه شمشیر زدن نه مبارزه کرده که

برای علی لذت بخش است بلکه خانه نشین شدن یک قهرمان بلکه بیل به

دوش گرفتن و چاه کندن و در ینبع شخم زدن یک پیشوای بزرگ که تقدیر

جامعه رهبری امت را و امامت انسان را بر اندامش دوخته است!!

تضاد طبقاتی:

رنج بزرگ کشورهای اسلامی، فئودالیسم، بورژوازی (که در واقع واسطه ودلال سرمایه داری غربی است) رشد یک نوع سرمایه داری تحمیلی تزلزل روز افزون مبانی توحید طبقات اجتماعی است که به صورت تغییر گروهی (فرم) و شکل ترکیب طبقاتی در عین وحشی تر شدن هر چه بیشتر نوع استثمار و تبعیض در می آید و بنابر این علامت - بمعنای برابری طبقاتی نفی استثمار فرد از فرد و طبقه از طبقه و نفی تضاد و تبعیض اقتصادی، حقوقی و اجتماعی... نیاز بزرگ کشورهای اسلامی اسنت همانطوری که نیاز همه جامعه های دنیا و بالاخص دنیای اسلام است .

فصل زندگی علی سه شعار دارد : مکتب ، وحدت ، و عدالت . اما دو شعار اساسی مکتب علی به طوری که در (جامعه شناسی امت و امامت) گفتم - عبارت است از (عدالت) و (امامت) امامت - به معنی ائمه - عبارتست از (اصالت رهبری انقلابی مردم بر اساس یک مکتب فکری برای ساختن امت) آنچه آنچنان که در سخنرانی در شیعه ، یک حزب تمام گفتم.

و اما عدالت عبارتست از تکیه بر روی اصل برابری طبقاتی برابری حقوق انسانی بر اساس نظامی که زیر بنایش توحید است و رو بنایش ، عدل جهانی و

کدام روشنفکری است در دنیای سوم که جزء این دو برای دنیای سوم شعار

دیگری بجوید ؟

و اما سه شعار دیگری که تمام رفتار علی بر اساس آنها است و به نظر من این

همان است که در شورای عمر به (رویه من) در برابر (رویه شخین) تعبیر

کرد عبارتند از : آزادی, عدالت و آگاهی.

(قاسطین) در برابر شعار آزادی و (ناکثین) در برابر شعار عدالت و (مارقین) در

برابر شعار آگاهی علی قد علم کرده اند.

بعبارتی دیگر این سه شعار آزادی, عدالت, و آگاهی است که سه

جبهه (قاسطین), (مارقین), و (ناکثین) را بوجود آورده است و بر اساس درک

درست و عمیق این سه شعار است که همه جبهه علی را در پنج سال رهبری

جامعه اش معنی می دهد و یقیناً نشان می دهد, وهم آن (سه جبهه ضد علی

را) .

قاسطین - جبهه صفین

مردی آرام جوی از آنکه در همه حال و با همه کس همزیستی مسالمت آمیز

می طلبد از سپاه معاویه بیرون آمد و بانگ برداشت که :

علی کجاست تا با او سخن بگویم ؟

علی در برابرش ایستاد .

مرد گفت:

یا ابواحسن تو. را فضیلتها بی شمار است تو به زمین عراق باز گرد و ما به
زمین شام برگردیم و آنچه حکم خدا باشد کند .

علی به نرمی پاسخش گفت(انا مغالتک هذا شفقه علی ناس و لاکن الله یا ابی
انا یضع فی ارضه و اولیاوه مسکوت) بی شک این گفتار تو از سر دلسوزی و
مهربانی با خلق است اما خدا ابا می کند که بر روی زمینش او را سرکشی
کنند و دوستان خدا, خاموش باشند.

وسپس افزود :

-(و انی الصابر علی السیوف و لا اصبر علی الاغلال! من بر شمشیرها صبورم ,
و بر زنجیرها صبر نکنم!)) جبهه قاسطین , بطور خلاصه , تغییر چهره خارجی
است که پیغمبر با آن در مکه , مدینه , در جبهه های حنین , بدر, خندق
واحد... در جنگ اود.

علی (ع) قهرمان پرستش و دعا است.

علی (ع) آموزش می دهد و الگو و سر مشق است برای انسانی که باید شد.
نوع قدرت علی (ع) با قدرت انسانهای دیگر (قدرت طلب) فرق می کند
قدرت علی (ع) , قدرت انسان مومن دوستدار انسانهای دیگر است.

ایمان و اعتقاد و پرستش و بندگی خدا شجاعتی به علی بن ابیطالب داده است.

علی(ع) می گوید: بخدا قسم اگر من تنها باشم و دشمنان سرای زمین را پر کرده باشند خم به ابرو نمی آورم و باکی ندارم و ذره ای احساس وحشت نمی کنم.

من که در مسیر خدا هستم و چرا بترسم و همه کسانی که در روبروی من هستند در مسیر گمراهی هستند و ذره ای وحشت ندارم و من به خاطر ایمانم مشتاق زیارت خدا یم، بنابراین چه باک از مصاف با دشمنان در آیم، اطمینان دارم به بهره و اجر و مزد نیکویی که خدا در اختیار من قرار خواهد داد. و من منتظر آن هستم و به آن امیدوارم.

این ایمان است که علی (ع) را به چنان قوت قلبی می رساند.

امام علی (ع) نگران سرنوشت امت است. خیر و خوبی را برای همه انسانها می خواهد.

قدرت علی (ع) در کنار مردم قرار می گیرد در حالیکه قدرتهای دیگر بر علیه انسانهای ضعیف است.

پی معنی دعا و پرستش خدا این است.

الهی ترین حکومت تاریخ، انسانی ترین حکومت تاریخ بوده است.

حکومت خدا برای این است که همه بندگان خدا از مزایای معنوی و مادی
زندگی بهره مند شوند.

حکومت علی (ع) دو وجه متمایز دارد:

۱- علی (ع) حکومت خود را مبتنی بر حکومت مردم می داند. اراده مردم
مجرای حکومت علی بن ابیطالب است، در مقابل حکومت‌های ضد بشری که
مردم را برده می خوانند و می خواهند بر او حکومت کنند قرار دارد.

۲- وجه دوم حکومت علی (ع) عدالت است.

پایه دوم حکومت علی (ع) تعهد علی (ع) به حکومت عدل در جامعه اسلامی
است.

این دنیا و حکومت به اندازه یک پاره کفش وصله خورده برای علی بن
ابطالب ارزش ندارد. علی (ع): این حکومت از آب بینی برای من کم ارزشتر
است. مگر این که بتوانیم عدالت در جامعه برقرار کنیم. مگر این که فضایی را
ایجاد کنیم که مظلوم بتواند بدون لکنت زبان حق خویش را بگیرد. علی بن
ابطالب با چنین وضعیتی حکومت می کند.

علی (ع) در اوج حکومت می گوید: مردم شما بر حکومت حق دارید.

علی (ع) قهرمانی است که نبرد با دشمن را جز با شمشیر جایز نمی شمارد
، پهلوانی است که هرگز بر روی دشمن ناتوان گریخته و زخم خورده شمشیر

نمی کشد و شجاعتی است که هیچگاه علیه دشمن به حيله و ناسزا متوسل
نمی شود.

صراحت او تا آنجا رفت که دوستانش به او گفتند علی (ع) با همه دلیری و
جنگ آوری به فنون جنگ و سیاست آشنا نیست. جوانمردی او به حدی بود
که هرگز نخواست از فرصتهایی که غلبه او بر دشمن را تضمین می کند ولی
دور از فتوت است کند، چنانچه از کشتن دشمن حيله گری چون عمرو عاص
چشم پوشید زیرا این مزدور ناکس برای فرار از مرگ تا آنجا خود را پست و
زبون ساخت که برابر دیدگان علی (ع) کشف عودت کرد تا مولا از او رو
بگرداند، علی (ع) تقاضا سرداران خود را که می خواستند بعنوان معارضه به
مثل آب فرات را بر سپاه معاویه ببندند نپذیرفت.

علی (ع) از اینکه جز با شمشیر حمله کند امتناع داشت زیرا آداب و رسوم
قهرمانی چنین اقتضا می کرد، شنید یارانش در ایام جنگ صفین ناسزا
می گویند، فرمود خوش ندارم دوستان من فحش بدهند، بهتر است که
بجای ناسزا حقیقت حال و اعمال آن ها را آنچه هست نقل کنید بلکه درستتر
این است که خداوند بخواهد خون ما و خون ایشان ریخته نشود و میان ما
آشتی برقرار گردد و از گمراهی باز گردند.

کمتر دیده شده است امیری باندازه علی (ع) از جواب گفتن به طعن و طعنز دشمنان زبان خود را نگه دارد و با کمال حلم و حوصله آن همه تهمت و ناسزا را تحمل کند.

دوبار بیشتر در زندگی امیر المومنین دیده نشده است که بمذمت ناکسان و دفاع از تهمت بخود زبان بگشاید. اشعث بن قیس کندی منافق و مرتد و ناپاک که در معرکه صفین با تبانی عمرو عاص اکثریت سپاه را بر علی (ع) شوراند تا او را به ترک جنگ و قبول حکمیت وادار کنند و به این بس نکرد بلکه مولا را مجبور کرد تا بجای ابن عباس و مالک اشتر که در نظر گرفته بود ابوموسی را بدآوری اختصاصی خود بپذیرد , یکبار دیگر در مسجد کوفه کلام علی را برید , امیر المومنین غضبناک شد و فرمود در لعنت خداوند و لعن کنندگان بر تو باد ای جولای فرزند جولای و ای منافق فرزند کافر , یکبار کفار تو را به اسیری بردند و دیگر بار مسلمانان اسیر کردند (زیرا بعد از وفات پیامبر مرتد شد) هیچ یک از این دو دفعه نه مالی داشتی که فدیة بدهی و نه حسب و نسبی که بسبب خلاصی تو شود سزای مردی که بقوم خود خیانت ورزد مبادا آنها را تسلیم کند این است که نزدیکانش او را دشمن دارند و بیگانگان پناهش ندهند.

مشکلات علی (ع)

می دانیم علی (ع) پیسوسته در دوران خلافت خلفاء از بیان این مطلب که خلافت، حق طلق اوست خود داری نمی کرد، و در عین حال می بینیم بعد از کشته شدن عثمان در اثر یک انقلاب خونین علیه او، آنگاه که مردم ریختند به خانه علی (ع) و دور او را گرفتند و اصرار فراوان کردند و وی زمام امور را بدست گیرد، علی (ع) امتناع کرد و از پذیرش خلافت کراهت داشت. جمله هایی در نهج البلاغه است که می فرماید:

دعونی والتمسوا غیری

مرا رها کنید و بروید دنبال کس دیگر

بعد خود امام علت امتناع خودش را توضیح می دهد، برای این که کسی تصور نکند که العیاد بالله امام خود را لایق خلافت، بعد از پیغمبر، شایسته ترین فرد برای زمامداری نمی داند. توضیح می دهد که اوضاع فوق العاده آشفته است و یک آینده آشفته تر جلوی ماست. عبارت این است:

فانا مستقبلون امرا اله وجوه و الوان

یعنی ما جریانی را در پیش داریم که این جریان مشتبه است، رنگهای مختلف و چهره های گوناگون دارد، ما یک آینده روشنی در پیش نداریم، آینده ای داریم با چند رنگ مختلف. بعد از امام جمله ای دارد که در آن جمله مطلب

را بیان می کند ((و ان الا فاق قد اغامت)) افقها را مه گرفته است, مثل وقتی که مه زیاد پیدا می شود و انسان جلوی چشم خود را هم نمی بیند ((والمحجه قد تنکرت)) شاهراه به صورت کوره راه در آمده . ناشناخته است و مردم دیگر شاهراه را تشخیص نمی دهد. ولی در آخر یک جمله ای به عنوان اتمام حجت فرمود , فرمود: این را هم بدانید که اگر من زمام خلافت را به دست گیرم , آنچنان رفتار می کنم که خودم می دانم نه آنچنان که شما می خواهید((و اعلمو انی ان اجبتکم رکبت بکم ما اعلم)) این بود که در آخر فرمود: مرا به حال خود بگذارید , فعلا اگر من مثل گذشته وزیر باشم بهتر است از اینکه امیر باشم.

این جمله نشان می دهد که علی (ع) مشکلات فراوانی را در دوره خلافت خود پیش بینی می کرد. همان مشکلاتی که بعد رخ داد و چهره نمود. آن مشکلات چه بود؟ من در این یک جلسه نمی توانم همه آن مشکلات را به نحو اجمال برای شما عرض کنم تا برسیم به مشکل ترین مشکل علی و بزرگترین معضله ای که علی (ع) گرفتار آن شد.

خوارج و مشکل اساسی علی (ع):

در زمان پیامبر اکرم (ص) , طبقه ای که پیغمبر اکرم به وجود آورد صرفا یک طبقه ای نبود که یک انقلاب بپا شود و عده ای در زیر یک پرچمی جمع

باشوند، پیغمبر یک طبقه ای را تعلیم داد، متفقدشان کرد، قدم به قدم جلو آورد، تعلیم و تربیت اسلامی را تدریجا در روح اینها نفوذ داد، پیغمبر سیزده سال در مکه بود، انواع شکنجه ها و زجرها و رنجها از مردم قریش متحمل شد ولی همواره دستور به صبر می داد، هر چه اصحاب می گفتند: یا رسول الله! آخر اجازه دفاع به ما بدهید، ما چقدر متحمل رنج بشویم، چقدر از ما را اینها بکشند و زجر کشمان کنند؟! چقدر را روی این ریگهای داغ بخوابانند و تخته سنگها را روی سینه های، بگذارند، چقدر ما را شلاق بزنند؟! پیغمبر اجازه جهاد و دفاع نمی داد. در کلام آخر فقط اجازه مهاجرت داد که عده ای به حبشه مهاجرت کردند، و مهاجرت سود مندی هم بود. پیغمبر در مدت این سیزده سال چه می کرد؟ تربیت می کرد، تعلیم می داد، یعنی هسته اصلی اسلام را به وجود می آورد. آن عده ای که شاید هنگام مهاجرت حدود هزار نفر بودند، عده ای بودند که با روح اسلام آشنا بودند و اکثریتشان هم اسلامی بود.

بنابر این تفاوتی بین وضع علی (ع) و وضع پیغمبر (ص) یکی این بود که پیغمبر با مردم کافر، یعنی، کفر صریح، با کفر مکشوف و بی پرده روبرو بود، با مفری که می گفت من کفرم، ولی علی با کفر در زیر پرده، یعنی با نفاق روبرو بود، با قومی روبرو بود که هدفشان همان هدف کفار بود، اما در زیر

پرده اسلام , در زیر پرده قدس و تقوا. در زیر لوای قران و ظاهر قران و تفاوت
دوم این بود که دوره خلفا ,مخصوصا در دوره عثمان آن مقداری که باید و
شاید دنبال تعلیم و تربیتی را که پیغمبر گرفته بود نگرفتند , فتوحات اسلامی
زیادی صورت گرفت. فتوحات به تنهایی نمی تواند کاری بکند.

طبقه متعبد جاهل, طبقه خشکه مقدس در دنیای اسلام بوجود آمد که با
تربیت اسلامی آشنا نیست ولی علاقه مند به اسلام است ,با روح اسلام آشنا
نیست ولی به پوست اسلام چسبیده است, محکم هم چسبیده است.

علی (ع) این طبقه را این جور توصیف می کند:

مردمی خشن ,جفاه فظ غلیظ القلب, ولی روحیه هایی پست ,مردمانی برده
صفت ,روحشان آگاه نیست ,در روح اینها آگاهی وجود ندارد,از ارادل مردمی
هستند ,معلوم نیست از کدام گوشه ای پیدا شده اند ,یکی از آن گوشه ,یک
مردم بی بنیه ای ,یک مردم بی بوته ای ,معلوم نیست از کجا آمده اند
,مردمی که تازه باید بدانند چیست , معنی قران را نمی فهمد ,سنت پیغمبر
را نمی فهمند , اینها باید تعلیم بشوند , تربیت بشوند , اینها تعلیم و تربیت
اسلامی پیدا نکرده اند , اینها جز مهاجرین و انصار که پیامبر آنها را تربیت
کرد که نشینند , یک مردمی (هستند) که تربیت اسلامی ندارند.

علی (ع) در شرایطی خلافت را به دست می گیرد که چنین طبقه ای هم در میان مسلمین وجود دارد ، و در همه جه هستند، در لشکریان خودش هم از این طبقه وجود دارند . جریان جنگ صفین وحيله معاویه و عمروعاص که مکرر شنیده اید پیش می آید . آن ساعتی که اینها احساس می کنند که دارند شکست می خورند و شکستشان شکست نهایی است نقشه می کشند که از همین طبقه استفاده کنند . دستور می دهند قرائنها را بالای نیزه می کنند : ایها الناس ! همه ما اهل قرانیم ، همه ما اهل قبله هستیم ، چرامی جنگید؟ اگر می خواهید بجنگید پس بیاید این قرانها را بزنید. فوراً همین طبقه دست از جنگ کشیدند، گفتند ما با قرآن نمی جنگیم، آمدند خدمت حضرت علی(ع) که دیگر قضیه حل شد. قرآن به میان آمد ، حالا که قرآن به میان آمده دیگر جنگ معنی ندارد. علی (ع) فرمود: مگر شما نمی دانید که از روز اول سخن من به اینها این است که بیائید، بر اساس قرآن حکومت و قضاوت کنیم، ببینیم حق با کیست؟ اینها دروغ می گویند ، این ها قرآن را به میان نیاورده اند، جلد و کاغذ قرآن را سپر قرار داده اند برای اینکه بعد باز علیه قرآن قیام نکنید، اهمیت ندهید، من امام شما هستم، من قرآن ناطق شما هستم، بزنید بروید جلو، گفتند عجب! چه حرفها می زند! ما تا به حال تو را آدم خوبی می دانستیم و می گفتیم تو آدم خوبی هستی، معلوم شد تو هم آدم

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

جاه طلبی هستی. یعنی ما برویم با قرآن بجنگیم؟! خیر نمی جنگیم. بسیار

خوب شما نجنگید.

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

علی و حقوق بشر

زندگی بزرگان

زندگی بزرگان برای ما چشمه زاینده ایست که هرگز از پند و تجربه ،ایمان و امید خشک نمی شود.این بزرگان همانند قله های مرتفعی هستند که با شوق و سوز ،بسوی آنها می روییم و مشعل های فروزانی می باشند که تاریکیها را از جلو پاها و دیدگان ما برطرف می سازد ، و همین بزرگان هستند که اعتماد ما را نسبت بخود و به زندگی و هدفهای دور و سعادت بخش آن ،همیشه تجدید می نماید .و اگر این بزرگان نبودند ، یاس و نومیدی در مبارزه با امور ناشناخته زندگی ، بر ما غلبه میکرد و ما مدتها پیش ، پرچم سفید رنگ تسلیم را برافراشته و به مرگ می گفتیم : ما اسیران و بندگان تو هستیم، درباره ما هر چه می خواهی بکن!

ولی ما حتی یک روز هم تسلیم یاس و نومیدی نگشته ایم و هرگز هم نخواهیم شد،زیرا پیروزی نهایی،بشهادت آنهائیکه از ما هستند و پیروز شده اند و علی بن ابیطالب هم از آنها بود، از آن ماست.و با اینکه میان ما و این پیروز مندان کمی از زمان و مکان فاصله است، آنها همیشه در همه وقت با ما هستند. و هرگز زمان می تواند صدای آنها را از گوش ما دور کند و نه مکان می تواند سیمای درخشان آنان را از نظر ما محو سازد.

دلاوریهها و قهرمانیهای امام علی فقط منحصر به میدانهای کارزار نیست، بلکه او در روشن اندیشی، پاکی وجدان، سحر بیان، عمق و کمال انسانیت، شور و حرارت ایمان، بلندی همت فکر، هواداری از رنج دیده ها و ستم کشیده ها در برابر خودکامگان و ستم پیشگان و فروتنی در مقابل درخشش هر گونه حقی نیز قهرمان بود. و همه این قهرمانیها، بهراندازه که از زمان آن بگذرد، همیشه پناهگاه پرمایه ایست که امروز، هر روز دیگری که شوق ما برای پی ریزی و بنیاد جامعه و زندگی سعادت‌مندان و فاضله ای تشدید می شود، بسوی آنرو می کنیم.

مهد نبوت

سرزمینی است که در گذشته و آنده هر دو، سرزمین معجزه بوده و خواهد بود.

فلات پهناوری است که اگر باران در آن می بارید و آن را سرسبز و خرم و پرگیاه و بارور می ساخت، همه گرسنگان دنیا را سیر می نمود و همه برهنگان جهان را می پوشاند و این فلات باندازه ای وسیع و پهناور است که هیچ خیالی نمی تواند حدی بر آن قائل شود و یا فکری آنرا بخاطر بسپارد! آنجا فلاتیست که از ابتدای تکوین و خلقت ریگزار است متحرک و موج-در دل

صخره هائی سخت- که وزش باد آنها را در هوای بازی می دهد و می چرخاند

و در واقع سرزمینی به وجود آمده که می جوشد و در انقلاب است!

آری! سرزمینی است پر از تپه ها و دره های تشکیل شده از ریگ در این طرف

و آنطرف, که همواره در تلاطم و نشست و برخاست است... و کوههای کم

ارتفاع و بی گیاهی که هرگز باران نمی بینند و سراز ریگزار در آورده اند و

بصورت ناچیزی سربرافراشته اند.

همه جای این سرزمین تفدیده و سخت و آتشفشانی , مالمال از سنگهای

سیاه و پوسیده و سوراخ سوراخی است که گویی در آتش گداخته شده و

بگوشه ای پرتاب شده اند و هنوز هم حرارت و سیاهی را دارند.

آنجا را سرزمینی سوخته نامیده اند و نامهای دیگری نیز بر آن گذاشته اند و

چه نامهایی!

نهرهای آن: در آن جا نهری که پیوسته روان باشد, وجود ندارد, ولی در بعضی

از این نقاط وقتی که باران بشدت ببارد, سیل هایی جاری می گردد و از شکم

وادیها و دره ها, راهی به خود باز می کند, و ناگهان به همدیگر پیشی

می جویند تا سدهایی ببندند و آب را اگر چه برای مدت کوتاهی هم باشد,

ذخیره نمایند.

اما چهار پایان آن : حیوانات آن مانند مناطق و جاهای دیگر نیست. خداوند به آنها ساقها و پاهای بلندی داده تا مسافتهای دور و درازی را پیمایند و در وسط دشتها و بیابانها باز نمانند ,چنانکه برای بعضی از آنها , پاهای گرد و مستدیری داده که در ریگزارها فرو نروند و از نیروی بردباری و شکیبایی به مقداری به آنها داده که مناسب سختیها و دشواریها و پرتگاههای راهها باشد. آنها را طوری آفریده که در مقابل تشنگی و گرمی هوا مقاومتی داشته باشند و به معده ای به آنها داده که بتوانند برای چند روزی آب را ذخیره نمایند! و اعراب بادیه نشین که شتر را به هزار نام می خوانند, گاهی این آبها را با وسائلی از شکم آنها بیرون می آورند تا خود بنوشند!

گیاهان آن: نمی خواهم در وصف آن سخن بدرازا بکشد: خارهایی تیز و داغ, با رگ و ریشه تشنه آب , آن هم بسیار کمیاب چنین است گیاه آن!
خانه هایش: اگر آنها را خانه و منزل بگویند اشتباه است. آنها خیمه ها و چادرهای بزرگی است که باد سوزان در آن کوران می کند و گرمای ناراحت کننده با آن به ستیزه بر می خیزد و بدین ترتیب داخل این خیمه ها با بیرون و صحرای سخت و ناهموار یکی می شود.

طبیعت این صحرا ساکنان و مردم آنرا به جنگ و کشتار وا می دارد و در واقع جنگ و ستیز دائمی,اصل و اساس نظام اجتماعی آنهاست.

زندگی سخت و ناگوار در دوزخ شنزار، همراه با بدبختی و بیچارگی نسبت
امروز و توام با یاس و ناامیدی از فردای تاریک و از دست رفته!، چنین است
وضع جزیره العرب.

و انسان آن: آیا شگفت انگیز نیست که در این سرزمین انسانی باشد در حالی
که در نزدیکی آن، سرزمینی وجود دارد پر برکت، سرسبز و خرم، با خورا و
پوشاک فراوان و سرشار از وسائل زندگی بهتر، و هر که در آن راهی یابد او را
کفاف دهد. وجود این انسان و این سرزمین که در میان کوهها و دریاها و
بیابانهایش محصور شده و هرگز حاضر نیست آن را ترک کرده و میهن دیگری
برای خود اختیار کند، معجزه صحرا قبل از انقلاب محمد و انقلاب علی است!

بر تارک تاریخ

چرا گوش شنوایی بدنای خود نسپردی که تو را از پدیده بزرگی آگاه سازد
که جهان از نمونه آن، مگر بسیار کم و در میان نسلی و نسلی برای تو سخن
نمی گوید. چرا به دنیای خود گوش و دل و عقل را نسپردی که تار و پود
وجودت را از داستان بزرگ مردی بیآگاهانت که در درون خود، قصه وجدان
بزرگی را نهفته دارد که آنقدر اوج می گیرد که دنیا و زندگی در قبال آن
کوچک و بی ارزش گردد.

چرا این گوش و این قلب و این عقل را به دنیای خود نداده ای که همراه
(معری)) و پاکان دور و نزدیک داستان شهادت را برای تو نقل کند که فجر و
شفق را به خون ریخته شده حق و عدالت رنگین می سازد... و این همان خون
شهید است که در پایان شب به شکل فجر در می آید و در اوائل غروب به
شکل شفق سرخ فام جلوه می نماید.

چرا در میان عقول بشری عقل نافذ و کاملی را نشناخته ای که ریشه
بزرگترین حقیقت اجتماعی را پیش از هر کسی دریافت حقیقتی که اصل و
اساس همه ی حقایق اجتماعی و عامل ترکیب و تشکیل جامعه و گردش
آن، وابسته به این روش خاص است. این حقیقت بزرگ هم اکنون مورد بحث و
بررسی دانشمندان محقق در شرق و غرب عالم است در صورتی که هزارو
چهار صد سال پیش به واسطه او درک و ارزیابی شده است. مقصود ما از این
حقیقت بزرگ بیان واقعیت استثمار انسان از انسان و روشها و اسلوب های آن
در دگرگون ساختن اصول طبیعت است که گمراه ساختن مردم و باز داشتن
آنان از درک حقایق، از نتایج حتمی آن به شمار می رود.

آیا آن بزرگ مردی را شناخته ای که اندیشه خلقت را با یک حقیقت انسانی
قدیمی چون ازل و جاودان همچون ابد آشنا ساخت حقیقت ژرف و عمیق که
بزرگان و دانایان هر یک فراخور روش و استعداد خود از آن بهره مند می

شوند و مردمان عادی بدون آنکه بدانند در سایه آن زندگی می کنند زیرا به میراث فکری و اعتقادی پدران و نیاکان خویش - که از ایشان هیچ کوشش و زحمتی را نمی طلبد - تن در می دهند و به مثابه آداب و رسوم آن می پذیرند و به آن اکتفا میکنند .

آیا از فرمانروایی خبر داری که خود نان سیر نخورد زیرا در کشور او کسانی یافت می شدند که با شکم سیر نمی خوابیدند . و جامه نرم نپوشید ، چرا که در میان افراد ملت بودند کسانی که لباس خشن و درشت می پوشیدند . و درهمی را اندوخته خود نساخت که در بین مردم نیاز و فقر وجود داشت و به فرزندان و یاران خود هم وصیت کرد که غیر این راه و روش را نپیمایند و برادر خود را به خاطر یک دینار که بدون حق از بیت المال طلب می کرد ، مورد باز خواست قرار داد و یاوران و پیروان و فرمانداران خود را ، به خاطر یک گرده نان که به رشوه از ثروتمندی گرفته و خورده بودند تهدید کرد و به محاکمه و دادگاه کشانید و به یکی از فرماندارانش پیغام فرستاد :

((سوگند صادقانه بر خداوند که اگر او را به کوچکترین چیزی از مال ملت خیانت ورزد چنان بر او سخت گیرد که اندک مال ، گران بار و بی آبرو گردد)) و دیگری را بدین سخن کوتاه زیبا و نغز مخاطب قرار داد : بمن خبر رسیده که زمین را درو کرده و هر چه زیر پایت بوده بر گرفته ای و آنچه را به

دست رسیده خورده ای؟ بی درنگ باید حساب پس دهی و وضع خود را بر من روشن سازی.

و به سومی از کسانی که رشوه می گرفتند و به نام بینوایان جیب و کیسه خود را پر می کرده اند و به عیاشی و خوش گذرانی می پرداختند، چنین اعلام خطر کرد: ((از خدا بترس، مال مردم را به خود آنان برگردان و تو اگر این کار را نکنی و من بیاری خدا بر تو دست یابم وظیفه ای را که در پیشگاه خداوند دارم درباره تو انجام می دهم و با شمشیرم تو را می زنم، شمشیری را که آنرا بر هیچکس نزده ام مگر آنکه به دوزخ رفت)).

آیا از میان مردم سردار و امیری را شناخته ای که بر زمان و مکان فرمان می راند ولی به دست خود آسب را می چرخاند و نانی خشک درست می کرد که آن را به زانو می شکست و کفش خود را به دست خود وصله می زد و از مال دنیا چیزی را پس انداز خود نساخت. زیرا هدف وی در زندگی آن بود که حق بینوایان و ستم دیدگان را از استعمار گران و احتکارچیان باز ستاند و زندگی سالم و آرامی را برای آنان فراهم آورد و می گفت، چه سخن نیک و ارجداری است:- آیا فقط به همین اکتفا کنم که به من پیشوای مسلمانان بگویند؟ ولی در سختی های روزگار با توده مردم هم درد نباشم؟ و

البته با این منطق ، بی ارزش ترین چیزهای دنیا در نزد آنها حکومت بر مردم است اگر نتواند حقی را بر پا دارد و ستم و باطنی را نابود سازد .

آیا هیچ رهبر جامعه ای را شناخته ای که همه وسایل قدرت و ثروت بهتر و بیشتر از هر کسی در نزد وی گرد آید ، ولی او جز رنج و حرمان همیشگی از آنها بهره ای نبرد ؟ و با این که دودمان والایی دارد بگوید : هیچ شرافتی چون تواضع نیست . و دوستارانش را دوست بدارد و او بگوید که آن کس که مرا دوست دارد خود را برای پوشیدن جامه فقر آماده سازد. در دوستی او زیاده روی کنند و او بگوید : کسی که در دوستی من راه افراط بییماید اهل نجات نیست.

اوصاف ظاهری

از نظر نیروی بدنی و قوای جسمی طوری بود که باعث شگفتی همگان بود . و بسیار دیده شد که سوار قهرمانی را بدون کوچکترین رنج و دشواری همانند کودک تازه مولود با دست بلند کرده و به زمین می کوبید . و بسا که بازوی دلاوری را می گرفت و گویی که جانش را می گرفت بدینسان که دیگر قدرت نفس کشیدن را نداشت و معروف است که با هیچ قهرمانی بهر اندازه که نیرو مند و در جنگ اوری شهره بود به مبارزه برنخواست مگر آنکه او را از پای در آورد .

و هنگامی که در میدان نبرد صیحه و بانگی می زد دل‌های مردان شجاع و افراد و گروه‌های دلاور یک باره فرو می ریخت. از نقطه نظر ساختمان و ترکیب بدنی و جسمانی طوری در مقابل گرمی و سردی هوا سخت و محکم بود که باکمی نداشت لباس زمستانی اش را در تابستان بپوشد یا جامه ای تابستانی را در زمستان به بربند.

اخلاق بزرگ

جوانمردی

علی بن ابیطالب مردانگی را در بهترین معانی آن و با هر چه که این صفت می تواند در خود جمع کند مجسم می ساخت. خویشتن داری و بزرگ منشی را که دو اصل را از اصول حقیقت جوانمردی و مردانگی است هر دو از خصلتهای امام بود و از همین جا بود که دوست نداشت به کسی آزار برساند و لو اینکه او را اذیت کرده باشند و یا به کسی در ستم و تجاوز پیشی جوید، اگر چه مطمئن باشد که او قصد کشتنش را دارد. روح خویشتن داری و بزرگ منشی او را به این مقام بلند رسانید که از ناسزا گویی، ناسزا بگوید بلکه او یاران خود را هم از ناسزا گویی به بنی امیه منع نمود.

او هنگامی که در جنگ صفین از یاران خود شنید که به مردم شام دشنام می دهند که چرا راه مکر و خیانت را پیش گرفتند به آنها گفت: من دوست

ندارم که شما ناسزا گو باشید ولی اگر شما اعمال آنان را شرح دهید و حال آنها را بازگو کنید شایسته تر است و حقیقت را بیان می کند بجای ناسزا گویی و فحاشی بگویید : خداوندا ، خونها و خون آنان را حفظ کن ، میان ما و آنان را اصلاح بده، آنان را از گمراهی و ضلالت برهان ، تا کسی که حق را نشناخته بشناسد و آن کس که به ظلم و تجاوز پناه برده . و آلوده گشته است باز گردد .

گذشت:

مروت و گذشت امام کمیاب تر از آنست که در تاریخ نظیری داشته باشد و رویدادهاییکه در زندگی او در این زمینه نقل شده بیشتر از آنست که بحساب آید و اینجا برای نمونه چند رویداد را نقل می کنیم: امام بر سربازان خود فرمان داد که مبادا در حال خشم و ناراحتی ، دشمنی را که فرار می کند ، بقتل برسانید یا دشمنی را که زخمی است به حال خود بگذارید و به او کمک نمایید ، او همچنین نهی کرد که پوشاک کسی را بردارند یا مالی را به ناحق بگیرند....

امام بر دشمنان کشته شده خود در جنگ جمل نماز گذارد و برای آنها طلب مغفرت کرد.

و یکبار علی دستور داد دو نفر از یاران خود را بخاطر بدگویی و دادن نسبت ناروا به عایشه صد تازیانه بزنید در صورتیکه او جنگ جمل را پیا داشت تا کار علی را یکسره سازد! علی بعد از آنکه در جنگ بر عایشه پیروز شد، بنزد وی آمد و با احترامی خاص از او تودیع کرد و خود نیز در رکاب او مقداری راه رفت تا بدرقه اش کند و سپس گروهی را بعنوان خادم و محافظ همراه او فرستاد و توصیه نمود که او را باکمال احترام به مدینه برساند.

صدق و اخلاص:

این صفات انسانی و پسندیده در رشته زنجیری بی انتها بهم پیوسته اند و بعضی بر بعض دیگر نشانه و گواهند. از عالیترین حلقه های این زنجیر، صدق و اخلاص است، راستی و صدق علی بمرحله ای رسید که خلافت را از دست او خارج ساخت و اگر علی بجای راستی چیز دیگری را، در بعضی اوقات، می پذیرفت ((نه دشمن بر او دست می یافت و نه دوستی از او روی می تافت!)) معاویه کنار آید تا کاملاً بر اوضاع مسلط گردد و سپس او را برکنار سازد. ولی علی با نقشه آنها بمخالفت پرداخت تا از حيله و نیرنگ دور بماند.

مغی بن شعبه که مردی سیاستمدار و با تدبیر بود، پس از آنکه خلافت علی را قبول کرد و با او بیعت نمود، به نزد وی آمد و گفت: ((تو از ما حق اطاعت و نصیحت را داری. با فکر امروز می توان فردا را بدست آورد، و اگر امروز چیزی

از دست برود فردا نیز رفته است. معاویه را بر سر کارش بگذار، ابن عامر را نیز از مقامش دور نساز، همه فرمانداران را بحال خود بگذار، و آنگاه که اعلام وفاداری آنها و سربازانشان بدست تو رسید، اگر خواستی تغییرشان میدهی و اگر نخواستی خود میدانی!!

علی کمی سکوت کرد و سپس اعلام داشت که از مکر و حيله بيزار است و گفت: ((من در دينم مداهنه و سازش نمی کنم و در حکومت خود بکسی حق و حساب نمی دهم))! و هنگامیکه نیرنگ و حيله معاویه آشکار شد، امام علی ابن عبارت را که نمودار اخلاق بزرگ است، برزبان آورد: ((بخدا سوگند که معاویه سیاستمدار و با هوش تر از من نیست، ولی او مکر می کند و نیرنگ می زند و اگر مکر و حيله زشت و ناپسند نبود من از همه سیاستمدار تر بودم.

شجاعت:

شهادت در چهارچوب صحیح خود، یک کار بدنی و جسمانی نیست، بلکه خصلتی از خصال نفس و مزیتی از مزایای ایمان است. شجاعت امام، از امام به مثابه بیان طرز فکر و بمنزله عمل ناشی از اراده است، زیرا محور شجاعت، دفاع از حق و ایمان به نیکی است.

مشهور است که هیچ قهرمان دلاوری در میدان به سراغ علی نیامد که پابرجا بماند و هیچ اسب سواری در برابر او نتوانست استقامت کند، او چون از مرگ

نمی ترسید، از هیچ جنگجوی و قهرمان مشهور در قدرت و زور ، واهمه و باکی نداشت، و بلکه مسئله مرگ اصولاً بذهن امام هم در هیچ میدانی ، خطور نمیکرد. او به مبارزه هر قهرمانی که می رفت نخست او را نصیحت می کرد تا هدایت شود و مشهور است او در حالی که جوانی بود که شاربش در نیامده بود ، بر دلاور جزیره العرب و قهرمان خطرناک مشرکان بر ضد مسلمانان ، عمر بن عبدود غلبه یافت و او را از پای درآورد.

علی با همه نیروی شگرف و شجاعت فوق العاده ای که داشت در هیچ موقعیتی به ظلم دست نیآلود . همه راویان و تاریخ نویسان در این امر متحدند که علی تا مجبور نمی گشت وارد کار زار نمی شد. او تا می توانست سعی می کرد که از راههای مسالمت آمیز اختلافات را با دشمنان خود برطرف سازد و از خونریزی و جنگ جلوگیری به عمل آورد .

مردانگی و شهامت و ایمان او به نیکی و جوشش انسانیت در روح او امام را وادار می ساخت که با آنها به مذاکره بپردازد شاید که قانع شوند و روزی گروهی را موعظه می کرد و در میان آنها بسیاری از خوارج بودند که امام را کافر می دانستند! موعظه او یکی از خوارج را تحت تاثیر قرار داد و بلاغت و بیان سحر انگیز علی را به بزرگداشت و شگفتی واداشت، ولی او ناگهان فریاد زد : ((خداوند او را بکشد چه کفار فقیه و دانشمندی است)) پیروان علی

خواستند او را بکشند ولی علی بر آنها داد زد که او دشنامی داد و جواب او به زبان باید گفت و یا گناهِش را باید ببخشید.

دوری از ظلم و ستم:

خصلت دوری از ظلم، اصلی از اصول روح علی و خلقی از اخلاق اوست. و همین خصلت با اندیشه کلی علی ناگسستنی داشت، اندیشه ای که بر پایه مردم دوستی وفای به عهد و نگهداری پیمان استوار بود مگر آنکه مردم خیانتی در پیمان کنند و بی رحمی پیشه سازند که این روش در منطق امام قابل اغماض نبود ...

و از عالی ترین نمودارهای دوستی و نشانه های وفا آنست که قهرمانی در میدان جنگ بایستد و به دوستان و آشنایان سابق خود که اکنون به جنگ او آمده اند، به چشم برادری بنگرند و آنان را به صلح بخوانند و سابقه عهد و پیمان را به یاد آنها بیاورند و به این ترتیب بخواهد که آنها اسلحه را کنار بگذارند و مشکلات امور را به نحوی که به صلح و صفا نزدیکتر است رفع نمایند او با دشمنی نمی جنگد که او سابقه دوستی دارد مگر پس از آنکه این سابقه را به یاد او آورد و دوران برادری و صفا را گوشزد کند، و شاید در دوستی قدیمی چیزی باشد که وجدان این دشمن را بیدار سازد و او را از دشمنی و ستیز مانع گردد. اگر این جوشش بزرگ وفا و مهر از دل علی سرچشمه نمی گرفت علی صداقت را بر عدالت ترجیح نمی داد.

از نشانه های قطعی عظمت و عمق خوی وفا در علی، که قلب امام آکنده از آن بود و امواج مودت را در درونش به حرکت در می آورد، رفتار او با دشمنانش: زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله بود که هر دو یاران علی را از او جدا کرده و به دشمنانش ملحق کرده و همه آنها را برای جنگ با علی آماده ساخته بودند و در راس آنها هم عایشه قرار داشت.

از همین گونه شواهد است آنچه که خبرنگاران مورد اعتماد، اعم از دوست و دشمن، نقل کرده اند. آنها می گویند: زبیر و طلحه وقتی که در جنگ بر ضد علی اسرار ورزیده اند و بیعت او را نپذیرفتند و جنگ معروف جمل را بر پا کردند. علی با سر برهنه و بدون آنکه لباس جنگی بپوشد یا اسلحه ای همراه داشته باشد، بسوی آنها آمد تا نشان بدهد که از ته دل خواستار صلح است. او ندا در داد: ای زبیر! بسوی من بیازبیر به سوی او آمد در حالیکه غرق در سلاح بود... و صدای عایشه شنیده شد که فریاد می زد: وای از جنگ!، زیرا او تردیدی نداشت که زبیر در رویارویی با علی کشته خواهد شد، چون خوبی میدانست که علی، هر جنگ آوری را، هر چند که نیرومند و کار آزموده در جنگ باشد، از پای در می آورد.

اما عایشه و اطرافیانش وقتی که دیدند علی دست در گردن زبیر انداخت و او را در آغوش کشید، از شدت تعجب مبهوت شدند.

علی مدت طولانی زبیر را در آغوش داشت ، زیرا رشته دوستی همچنان در
قلب بزرگ او ناگسیخته بود!

آنگاه علی با همان نرمش دوستی قدیمی از زبیر پرسید: وای بر تو زبیر! چرا
قیام کردی ؟ گفت : بخاطر خون عثمان!...

علی گفت : خداوند بکشد هر کدام از ما را که بیشتر در خون عثمان شرکت
داشت! و سپس همچنان پیمانها و دوستی ها و روزگار برادری های گذشته را
بیاد او می آورد.و چه بسا که علی در این ماجرا گریه کرد! ولی زبیر بجنگ با
امام ادامه داد تا کشته شود. و مرگ او برای علی که دوستی ها را سه گانه ای
پیش از خود علی سه تن از فرزندان خود را هم نام آنها نمود و فکری و عملی
درباره خود آنها دریغ نورزید.